

بود سکه پاک بسوخت بعد فتح پادشاه جبین نیاز بر زمین عجز نهاده سجدات بشکر و سپاس بدرگاه سبب نیاز حقیقی بجا آورد و در دلی که شکست  
سلاطین سبده است رسیده سکه و خطبه بنام خویش تن کرد در پاس خزانگی که اندوخته چندین سلاطین بود کثوره هفتاد لک تنگه سکنه  
بشایزاده هایون میرزا و یک خانه پادشاهی سبب آنکه تحقیق شود منبر آن العام فرمود و در یک حکم با امر محبت شد و تمامی کیوانان  
بلک مردم اردو از انعام کامیاب شدند و بشایزاده پاس کا تمگار که در کابل بودند و بر دگیان شبستان اقبال بقدر تفاوت درجا  
و حال نقد و جنس روانه گردید بعد انتظام امور دلی متوجه اگره گشت و در آن منوره که در سلطنت بود دنیا بر بند و بست مالی و دلی گشت  
اقامت افکنده و اگره که درید تصرف ملازمان با بری بود و در جمیع ممالک اطراف افغانان بومی مخالفت برافراشتند آخر الامر  
تبدیل بر صائبه و او کار تاجیه پادشاه بمرو را بام اکثر مخالفان سر بر خط اطاعت و انقیاد نهادند و هر کس بقدر مراتب مشمول عوالمفت  
گردید و امرای قدیم و جدید را در خور لیاقت اقطاع مرحمت شد و والده و فرزندان و والیستگان سلطان ابراهیم را مشمول عوالمفت  
فموده اسوا و خزان خاصه ایشان با لیاقت مرحمت نمود و اضافه آن هفت لک تنگه بوالده سلطان بطریق سیوزغال مقرر گشت و والده  
سلطان ممنون عنایت گردیده یک قطعه الماس که هشت مثقال وزن داشت و ممبران جوهر شناس قیمت آن زیاده از حد قیاس  
گفتند از خزینة سلطان علاء الدین خلجی بود و او را از اولاد اراج بکر باجیت بدست آمده پیشکش بابر پادشاه نمود و القصد بابر  
در اگره نزول فرموده با نظام مهام پرداخت و تمام ایام برسات بعیش و عشرت گذرانید و بغیض عدل گسترده و رعیت پرور  
بلادر آباد و سکنه آسجا را خشنود گردانید چون ایام برسات بالقضا انجامید بابر پادشاه بعد دسره که از اعیاد مهنود است باستیصال  
مخالفان متوجه شد مبرین اشارات اسانکا که از اراج پاس عظیم الشان سهندوستان بود باغوا می حسن خان میواتی بالشکر فرادان بجزات  
و میبا که تمام از جای خود جنبیده در میان متصل اگره واقعست بقصد محاربه بابر در رسید و نیز جمعی از امرای افغانه که با سلطان  
ابراهیم نیز مخالفت داشتند با پنجاه هزار سوار و فیلان بسیار در نواح قنوج خروج کرده پناز خان ولد دریا خان را سلطنت برداشته  
سلطان محمد لقب نمودند و شورش عظیم از هر طرف برخاست امر کابلی که خوید پیر دیار سرد میسر بودند استوه آمده بغیض از رنج گردا و حروب  
متواتره عظیمه و بیخه از سید مطر و خوف مخالفت راناسانکا و افغانه معاودت را مرجح شمرده در زمان گنگاپش بعرض رسانیدند  
که چون مخالفان از هر طرف هجوم آورده اند ملک تا حال مضطرب و واقعی در نیامده بهتر آنکه در اینجا قلعه خداحداث فرموده خود در ملک پنجا  
اهمت باید ورزید و مترصد لطیفه عینی باید بود پادشاه فرمود که چنین مملکتی وسیع را که مشقت تمام گرفت و هلق کثیره از قوم خود بیشتر  
داوه باشم امر روز از پیش بندونی که بدون جنگ بروم پادشاهان بان مرا چه گویند و نام من در محافل ملوک بچه صورت مذکور شود  
همیهاست وقت آنست که غریمت را با شجاعت همدوش داشته کار از اسے باید نمود که بیادگار ماند اگر تبا سید انکی فتح میکنم غازیم و اگر  
گشته می شوم در زمره شهدا محسوب خواهم شد و دیگر سخنان مردانه شجاعت افزا بریز زبان آورده آن جماعه را دلبری نمود و دیگر آنست  
زیران کشیده از اگره برآمد رفا با اتفاق دل بر مرگ نهاده صفوف مصاف آراستند از آن طرف راناسانکا نیز آماده بیچار گشت  
ببادران تو سے دل چو شیران زنجیر گسل بزم گاه در آمد کشتی و کوشش نمودند که نظار گیان بیدل را بشاید آن زهره از بیم آب  
گشت و ذکر حروب رستم و فراسیاب افسانه خواب لطمه جنبش در آمد و لشکر چکوه از آن جنبش آمد زمین در ستوه و در پو  
پوشان لشکر شکن و ترن چکوه لرزید بر خویشتن و زبایدن تیر همچون تگرگ و بهر گویش برخواست طوفان مرگ و زهر جاد لیران زور گوز  
و کشیدند شمشیر کین از میان و ز خون جوها شد سبکتر روان و سیک جان فشان و یکی جانستان و چون تائیدات الهی قهرین حال  
اولیای دولت بابر سے بود صبح اقبال از مطلع فیر و ز سے و میدور راناسانکا مضطرب الاحمال رو بهر نیت نهاده بصدمت شمشیر

افغان و خیران بی بیوت خود رسید و لشکر بالمش علف تیغ بیدریغ شدند با برپاوشاه بعد این فتح سجدات تسلیمها سے بلیران ایند منایان  
 بدرگاہ و اسب العطا یا بتقدیم رسانیده باگره معاودت نمود و تید پیرات درست خس و عاشاک وجود ارباب خلافت و طعیان از عرصه  
 ممالک پاک رفت اطراف و اکناف دہلی و اگرہ و حیطہ تصرف اولیام سے دولتش در آمد و ہنگامہ افغانان طرف قنوج نیز برہم خوردہ و در ہم  
 شکستہ فرونشست امرای کابلی از طور چنین فتوحات اول نہاد خدمت شدہ حسب المدعا اقطع یا قبند و دل از ارادہ انصراف کابل برگرفتہ در  
 ہندوستان سکنی اختیار افتاد و برہم خوردگیہا انتظام یافت و مہام سلطنت بنظام آمد شاہ زادہ ہمایون میزرا برای انتظام برانگندگیہا  
 سنبھل فرستاد و شاہ زادہ کامران میزرا را لاہور و ملتان در جاگیر مرحمت فرمودہ از کابل طلب داشت شاہ زادہ از کابل بلاہور آمدہ و لا  
 عثمان را کہ مدتی از تصرف سلاطین دہلی بدر رفتہ بود بحسن تائیر و شمشیر محبت خود و اقبال باپسے بقبضہ در آور و پرتو خیران آثار پوشیدہ نامند  
 کہ بعضی تاریخچین و امی نامند کہ آغاز ظہور اسلام در ملتان و سنہ نو و نہ ہجر سے بسبعی مہر قاسم در زمان حجاج بن یوسف بہت بعد از ان  
 سلطان محمود غزنوی سے آن ولایت را از تصرف ملاحظہ فرما مطہ بر آورده رواج اسلام داد پس سلطان شہاب الدین غوری سے بر ملتان  
 ظفر یافتہ ولایت ملتان را نیز متصرف شد و از ابتدای سنہ پانصد و ہشتاد و ہشت ہجر سے لغایت سنہ ہشت صد و پنجاہ و ہفت آن  
 ولایت در تصرف سلاطین دہلی ماند بسبب ستی سلطان محمد شاہ کہ از نزاد ریایات اعلیٰ خضر خان و فرمان روا دہلی بود در ہندوستان  
 بلوگ طوائف گردید و در اطراف امر اسرا از اطاعت بر یافتند حاکم ملتان نیز از اطاعت سر باز زدہ از حکم سلطان محمد شاہ انحراف و زریہ  
 چون نوبت سلطنت بسطان علاء الدین ولد محمد شاہ رسید او از پدر ہم سست تر بر آمدہ او صنایع ممالک را زیادہ تر مختل ساخت  
 و نقش امیر سے کہ از طرف محمد شاہ و پیرش علاء الدین در آنجا بود درست نشستہ مخذول و منکوب گردید \*

**ذکر سلاطین ملتان و شیخ یوسف کہ بحسب محبت بسطنت رسید**

ایمان و اکابر ملتان مجلس مشورہ آراستند و از ہم دیگر ہتھالہ نمودند کہ وجود حاکم سانس قاہر برای انتظام امور جہانبانی ضرور  
 و بدون چنین کسیہ او صنایع این دیار مختل حفظ عرض و ناموس مردم مشکل بہت صلاح در چیست و لائق این مرتبہ کیست اتفاق رایا  
 بر این شد کہ در نیولا مثل شیخ یوسف قریشی کہ مخذوم این ہولایت بہت ولیاقت ریاست ظاہر و باطن دارد دیگر سے را بنیدار ہم چون  
 این سخن متحقق گشت شیخ مذکور بسطنت برداشتہ سکہ و خطبہ بنام او گردند و امور فرمان روائی را رونقی و رواستجہ تازہ بھر سید و بعد  
 چند گاہ رای سنترہ کہ سردار جماعہ لنکا بان بود در قصبہ سیو با و تعلق داشت شیخ یوسف ہنگام نمود کہ سلطان ببلول لودی غالب آندہ  
 سکہ و خطبہ بنام خود کرد و بر تخت دہلی نشستہ بر اطراف و نیز تسلط بھر رسانیدہ سباد ابر ملتان لشکر کشد و چنین وقت ہوشیاری و حرست  
 ملک ضرور بہت اگر بار از جلد و توجہ ایمان و لشکریان خود دانند و جماعہ لنکا بان را کہ خدمت طلب و سپاہی اندیش آرنید بتقدیم خدمات  
 بجان کوشیدہ شود شیخ این معنی را قبول کردہ مشارالہ را پیش آورد و بانظام امور جہانبانی رفیق گردانید رای سنترہ مگر خدمت بر میان  
 جان بستہ برای اظہار استحکام نیک انہ بشے و دولت خواہی دختر خود را در کالج شیخ در آورد و ہمیشہ احترام لائقہ بدختر ارسال نمود  
 و گاہ گاہے بر آیدین دختر خود در شبستان شیخ میرفت نوبتہ جمیع مردم را در ملتان آورده التماس کرد کہ محبت ما را بنظر قد سے  
 در آورده فراخوان خدمت و رعایت فرمائید شیخ سادہ لوح از کبر و خدع او غافل گشتہ تعقدات بسیار نمود کہ سنترہ بعد از ان کہ مردم  
 خود را بنظر شیخ در آورد و با یک خدمتگار محبت ملاقات دختر آندہ نشست خدمتگار بیوجہ شاره او بزفا کہ را تنہا در گوشہ بکار و فرج کردہ  
 خون گرم آنرا در پیالہ پنهان آورد آن سکار پیالہ خون مذبوح در کشید و بعد از زمانی از روم سے قریب فریاد بر آورده اظہار در شک نمودن  
 زمان خیر و فریم زیادہ سے کہ قریب نیم شب ملازمان شیخ یوسف را بقصد و صایا حاضر ساختہ و حضور این جماعہ خون ہتھراغ نمود

و باین فریب خویشان و برادران خود را بجهت دواعی و وصیت از بیرون شهر درون قلعه طلبید اشت چون ملازمان شیخ یوسف اوزار بدین نوال دیدند از آمدن مردم او درون قلعه مهنا لعه کردند بدین تقریب اکثر مردم او بقلعه درآمدند و بعد از زمانی سر از بستر چار سکه برداشته منتظران خود را یکجا کرده معتمدان را بخواست هر چهار دروازه متعین کردند تا آنکه هر نیکوگر آن شیخ یوسف از قلعه شهر درارک تواند آمد اما نگاه در خلوت بمراسم شیخ رفته گسان خود به هر طرف نشاند و شیخ را متعین کرده سلطنت برداشت و سلطان قطب الدین خطاب کرده سکه و خطبه بنام خود را بخواست مدت سلطنت شیخ یوسف دو سال \*

### ذکر سلطان قطب الدین لشگاه

سلطان قطب الدین عرف شتره لشگاه در سینه شهنشاه و پنجاه و نه سکه و خطبه بنام خود کرده با مور فرمانروائی پر دخت و شیخ یوسف بقا بود که یافت از قید فرار نموده پیش سلطان ببلول بدلی رفت سلطان ببلول رسیدن شیخ معتزم دانسته خوشوقت گردید و کمال احترام بجای آورده دختر خود را در عقد ساخت شیخ عبدالله خلعت شیخ مذکور در آورد و القصد سلطان قطب الدین فرمانروائی با استقلال تمام حسب المدعا نموده با جمل طبعی در گذشت مدت سلطنت او شانزده سیال بود \*

### ذکر سلطان حسین بن سلطان قطب الدین لشگاه

سلطان حسین بن سلطان قطب الدین در سنه هشت صد و هفتاد و شش هجری قائم مقام پدر گشت چون دلاوری بود و قوت و شجاعت و مردانگی قلعه مشور را از تصرف غازی خان بعد چند گاه چهرت را نیز از ملک ما پتخی کھو کھر گماشته سید خان گرفت و در سریع اوقات ماکر و رکوت و دهنکوٹ را هم تصرف شد سلطان لودسے تخریک شیخ یوسف بار یک شاه پسر خود را با تاتار خان حاکم خجاب پسر سلطان حسین فرستاد و بعد از این اثبات برادر حقیقی سلطان حسین یعنی ورزیده خود را سلطان شهاب الدین خطاب کرده سر لشورش برداشت سلطان بمقابلہ برآمده بعد محاربه برادر خود را دستگیر کرد و انید بار یک شاه و تاتار خان در نزدیکی لمان رسیده صفوف پیکار آراستند سلطان حسین با ده هزار سوار و پیاده آماده کارزار گردید و هر یک از لشکر پانش سه سیر بر غنیم زد یکبار سگے سے هزار تیر بر لشکر بار یک شاه که رسیده تاتار پیاده ۱۰۰ نفر از فغانا و تاقصیه حیوت اصلا عنان کشید و گماشته سلطان حسین را که در حیوت بود و بعد جنگ با دست آورد بعد از خانه فرستاد و درین ایام ملک سهراب داؤد زنی پدر را اسمعیل خان و فتح خان با قوم و قبیلہ خود از نو اسحق کج مکران بخدمت سلطان آید سلطان مقدم او را معتزم دانسته از کورکوٹ تا دهنکوٹ ملک سهراب جاگیر داد و از شنیدن این معنی بلوچ بسیار از کج مکران بخدمت سلطان حسین رسیدند و لقبیه ولایت دریا سندیه بلوچان مقرر گردید و رفتہ رفتہ از سب پورتا دهنکوٹ بلوچان قرار یافت چنانچه از ان ایام آن ولایت در تصرف اولاد ملک سهراب است چون صیت نیکنای سلطان حسین با کنان ممالک مشہر گشت جام بایز و جام ابراهیم از جام نندا حاکم ولایت شتره رنجیدہ بخدمت سلطان حسین پیوستند سلطان آنها را پیش آورده رعایا می نمود و فراتر هر یک جاگیر مقرر کرد که طرفین بر ولایت خود قانع بوده بر حد و دیکدیگر پوریش نکنند چون پیر وضعیت شد پسر خود را سلطان فیروز شاه خطاب کرده خطبه بنام خود کرد و ازین جهت که خلق آزار و ستمگار بود و عاذا الملک ذریه او را بر داده گشت درین صورت سلطان حسین با خطبه بنام خود کرده سلطان محمود پسر سلطان فیروز شاه و سگے عہد گردانید و عاذا الملک را با انتقام خون پسر خود با اتفاق جام بایز بلوچان خانه فرستاد و بعد چند روز سلطان حسین با جمل طبعی بخدمت ابراهیم سلطنت ولایت و دو سال بود \*

### ذکر سلطان محمود

سلطان محمود بن فیروز شاه بن سلطان حسین در سنه هشت صد و نود و نه هجری قائم مقام پدر خود گردید چون خرد سال بود اراج

پرست شد او باش و اجلاون گرد او فراهم آمدند و اوقات او مله و لعبت حرکات سفیهانه سبک عروق میشد ازین جهت اشزان و اکابران  
 محبت او دور گشتند هنگامیکه طبر الدین محمد بابر پادشاه بقصد تهنیت میبرد وستان از کابل نهفت نمود بعد رسیدن در پنجاب بمیرزا شاه  
 رخون حاکم نهند مشورته نوشت که ملتان در جاگیر و محبت شد آنرا تصرف در آورده در آبادی ملک و رفاه رعایا گوشه نشین را شاه  
 رخون از نشئه آمده با سلطان محمود جنگید و چند گاه در طرفین مقابله و محاربه ماند وین اثنا سلطان محمود در گذشت مدت سلطنت او هفت  
 و هفت سال بود \*

### ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

سلطان حسین بن سلطان محمود سه ساله بود امرای دولتخواه آن طفلک را در سنه نهصد و بیست و پنج هجری بمصر بر سر حکومت نهادند  
 و مراسم اطاعت بجا آوردند بعد چند روز قوام خان و لشکر خان لنگاه که سردار قوم و صاحب جمعیت بودند تخلف در زیدیه اکثر مخالف  
 ملتان را تصرف شدند و بمیرزا شاه حسین رخون ملحق گشته با سلطان حسین جنگ کرده کوه فتح برافراشتند و ملتان به تخریب در آوردند  
 شهر را غارت نمودند و شهریان از هفت ساله تا هفتاد ساله در بنیاد فتنه سلطان حسین نیز محبوس گشت و بعد چند گاه بدار اجرت  
 تشافت و ملتان آنچنان خراب شد که بخاطر بیچاک نبود که باز آباد شود مدت سلطنت سلطان حسین که محض برای اسم بود  
 هشت سال میرزا شاه حسین رخون در سنه نهصد و سی و دو هجری فتح نموده شمس الدین نام نوکر خود را سراج است ملتان  
 مقرر کرده لشکر خان لنگاه را پیش او گذاشت لشکر خان در کار مالی و ملتی از پیش برده غالب آمد بعد چند گاه شمس الدین را از میان  
 برداشت و لوای حکومت برافراشته و هم استقلال زد در نیولاکه لاهور و ملتان بجایگزین شاهراده کامران میرزا مقرر گشت شاهراده  
 رسیدن در لاهور لشکر خان را از ملتان طلب داشته جایگزین دیگر مرست کرد و ملتان را کبسان خود سپرده چهار سال زمان حکومت  
 میرزا شاه حسین رخون بود با تملک از ابتدا سه سنه هشتصد و پنجاه و هفت انانیت سنه نهصد و سی و هفت مدت هشتاد سال  
 ملک ملتان از تصرف فرماندهان دلی بیرون بود در میان بازشامل ممالک محروسه فرمانروایان دلی گردید و شاهراده کامران میرزا  
 بران مکان تسلط یافت درین ایام بعرض بابر رسید که شاهراده همایون نیز از آن بیکم و نسق و یار استنبیل مامور شده بود بهایر  
 صعب لاق گشته فرمان داد که از اینجا براه دریا بجهنور و الابر سد شاهراده بموجب حکم بعل آورده در اگر رسید امراض مختلفه و غیر  
 متفاده که معالجه کلی باعث از ویاد دیگر کسی شد احق بود طبیبان حافظ بر چند در مد او که شیدند سوگند میدند و کار از مولان  
 در گذشته عوارض اشتداد یافت چون مدت بامتداد کشید و آثار یاس ظاهرا گردید مخلصان خیر اندیش معروضند اشتند که در چنین  
 اوقات که کار از مد او گذشته باشد چاره منحصر بر تصدق و دعاست و اولعائے قادر و توانا و تصدق و فدیة نفس همایون چیزه باید  
 که به از آن در خزان سلطانی نتوان یافت بالفعل الماسه که والد سلطان ابراهیم گذرانیده هیچ چیز با آن برابر نمی کند  
 مناسب است که تصدق شاهراده کرده آید تا نیز و تقاضای او را شفا بخشد بابر در جواب گفت که جان همایون چنان عزیز است که  
 هیچ مال دنیا فدیة او نمی تواند شد من جان خود فدای او می گردانم و مصیبت گسترده نماز سے خواند و عرش حاجت نمود که خداوند  
 من جان خود را فدیة جان همایون گردانیده رو بپرگاه تو آورده ام امید دارم که پذیرائی یافته همایون را شفا فرماید کئی جهان وقت  
 اثر خفت و سبکی در مرض همایون ظاهر گشته اگر آن بدن تو عرض بیماری در بدن بابر پدیدار گردید و موجب حیرت مردم گشته  
 و مبدم مرض همایون در تنزل و عارضه بابر در ترسقه بود تا آنکه در کمتر زمانه که شاید زیاده از پنج شش روز نخواهد بود همایون  
 شفا یافت و بابر در سن چهل و نه سالگی بعالم آخرت تشافت و نفس او با کابل برده در گدگاه برب آب جوئی خجاک سپردند

مدت سلطنت سے دہشت سال ازرا بھگدور بندوستان پنج سال و پھر روز  
 ذکر احوال نصیر الدین محمد ہمایون پادشاہ بن ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ باجمال  
 میر نظام الدین میر خلیفہ ناظم امور سلطنت و مدار علیہ مملکت از شاہزادہ محمد ہمایون میرزا ہمایونک و ہراسان بودنی خواست کہ  
 بودا و ہریر سلطنت زینت پذیرد مافی اقصیٰ شہزادہ خواجہ محمد سے داماد بابر پادشاہ را کہ سخن باذل و صاحب ہمت در یاد دل  
 و با میر خلیفہ و بعضی امرا اتفاق داشت بسطنت برادر خواجہ مذکور بامید لین معنی ظمطراق بسیار برنو کار آورده امیدوار جلوس  
 اوزنگ جہانیاستہ توقع امداد و مہربانی امرای موافق بود اما چون کار با خواستہ شیت ازنی و غنایت اتقی بہت کارکنان تقاضا  
 ہر کر الاقی مہریرہ امر دانند باین عطیہ سرافراز سے فرمایند بیا برین امانت امیر خلیفہ ذابلق او خواجہ مہر سے زاسود کند او و  
 امر اعظام با اتفاق دوسنہ ہندو سے و ہفت ہجرت ہمایون پادشاہ را در سن بست و چہار سالگی زینت افزود سریر جہانیا نمودند  
 موجب سپاہ بدستور سابق بحال داشتہ اکثر سے پرا یا ضافہ سرافراز فرمود و ولایت کابل بدخشان و بلتان یا قطع برادر آنست  
 یافت بعد انتظام امور بجانب کالجہ نہضت شد را جہا تا ب نیاوردہ مراسم القیاد بجا آورده دو از دہ من طلا پیشکش گذرایند  
 چون سلطان محمود بن سلطان سکندر لود سے بسمت جو پور علم خود سے برافراشتہ بود لشکر باستیصال او نامزد فرمودہ ہاگرہ  
 معاودت کرد سلطان محمود تاب صدقات عساکر نیاوردہ بسمت پٹنہ و بنگالہ رفت و بعد چہا سال در جہان طرف بحر طبعی در گذر  
 چون محمد زمان میرزا داماد بابر پادشاہ ارادہ یعنی داشت اورا بدست آورده در قلعہ بیابانہ بمیں خود حکم فرمود کہ سیل چشم او  
 بکشند چون تقدیر برین رفتہ بود کہ کفون البصر نگر و فرمان لیا سے ظاہر کردہ ازین بلیہ محفو یا ماند و قابو یافتہ از قید گرخت و پس  
 سلطان بہادر والی گجرات رفت ہمایون بہ جمع این خبر مکتوبے متضمن داد و اتحاد سلطتان بہادر نوشتہ اشعار نمود کہ او بحضور  
 بفرستد یا از حد و خویش بدر سازد سلطان بہادر گجراتے از بجز دے جواب نا ملایم بہ بنیاد شہت و خود با خواستہ سلطان علی الدین  
 ہر کہ سلطان بہلول کو دوتا نار خلدن پیش کہ نو کہ سلطان بہادر بودند بر قلعہ چیتور رسم کرد و تا نارخان را بالک گر ان بطرف ملک  
 پادشاہی فرستاد او جسارت نمودہ قلعہ بیابانہ تیسرہ در آورده رو باگرہ نہاد ہمایون بر سے دفع این شویش منہدال میرزا برادر  
 خرد خود را بالک گر ان و مبارزان جان ستان تعیین کرد ہر دو لشکر با ہم پیوستہ کارزار نمودند باقبال ہمایونے تا نارخان با اکثر سے  
 از رفقا سے خویش و معرکہ کشتہ شد سلطان بہادر کہ از سفاقت جو انہا سے نا ملایم نوشتہ بود ہمایون پادشاہ باقتضای غیرت  
 ملوکانہ گوشمال اولازم دانستہ از اگر نہضت نمود سلطان بہادر ہم از محاصرہ قلعہ چیتور بر فاستہ لقمہ پیکار عازم گشت ہر دو لشکر  
 در ساحت مند سور ہم پیوستند و محاربات متواتر رو سے داد سلطان بہادر تاب نیاوردہ منہزم گشت و اکثر گجراتیان در ان ہز  
 کشتہ و خستہ شدند ہمایون قصد استیصال او مصمم کردہ تعاقب نمود سلطان بہادر ہیچ جا و مملکت خود اقامت نہ توانست کرد و جزیرہ  
 از جزائر دریای شور رفتہ بہنہان شد ہمایون تا کہ سبب رفتہ تہا سے بلاد ان ولایت را بضبط خود در آورده ہر محلے را بیکل از متحدان  
 خود سپردہ بعد انراغ و اطمینان ازین امور قلعہ چانپانیر را کہ در رہبانستہ و متانت مشہورست گود گرفت کسان سلطان بہادر در  
 حواست قلعہ و بایدار ہا مردانگے نمودند چون محاصرہ بامنداد کشید روز سے ہمایون بہ بہانہ شکار یا معدود سے برآمدہ دور قلعہ  
 شاہدہ فرمود ناگمان از گوشہ نزدیک قلعہ رسیدہ چہا سے فولادی برہم بوار نصب کردہ نفس نفیس خویش باخند سے از دلاوران بر  
 قلعہ صعود نمودہ اندرون رفت و دروازہ را بزور سے لشکریان خود کشتہ و جمعی از لشکر ہم داخل قلعہ کشتہ اہل قلعہ را مصلحتی بیدار  
 نمودند و آن حصن حصین بعد مجاہد بہ سخت ہنرمند را آمد و نقد خزائن و اموال بدست لشکریان پادشاہی افتاد کہ تا یک سال محتاج حاصل باقیہ

خود بخود همایون بفتح آن حصار بمند سوره سیده ولایت گجرات را بجایگه عسکره سیرا برادر حقیقی خود مرعیت فرمود و عسکره سیرا  
 در آن ولایت رفته بعین عشرت و برتق و فتنه مهمات ملکی نه پروا بخت سلطان بهادر قابو یافته آنچه میسر آمد و باز در گجرات  
 رسید عسکره سیرا با وجود بسیار لشکر و سامان سلطنت عظمی را که به فردوات موفوره بدست آمده بود بچشم سلیقه همی مصلحت از دست داد و  
 بدون جنگ رو بسبت اگر نه ما سخن سازان بعزم رسانیدند که سیرا خیالی سلطنت در هر دو راه و لهذا همایون از مند سوره نصبت نمود  
 ره گرامی اگر نه سیرا عسکره که از جانب گجرات می آمد قبل از ورود و خبر ناگهان در راه ملازمت نمود همایون مقتضای اہلیت این  
 چیز سیرا را و نیاورد و محمد زمان سیرا با شاره سلطان بهادر از گجرات بر آه ریگستان بجانب لاهور آمده شور انگیز کردید و عساکر  
 قاهره بر سر او متعین شد سیرا اتاب نیاورد و باز گجرات رجعت نمود همایون بار دیگر باستیصال سلطان بهادر بازم نشسته نصبت فرمود  
 و عساکر منصوره پیشتر متعین گردید و مکرر مصافحہ نمودی و او سلطان بهادر شکست با قاش یافته و جزیره نزد قلیان رفت چون قش  
 غدرو خداع از نا صیبه حال آنها بر خواند می خواست که بگریزد و در وقت سوار بر غراب بدریاسے شور افتاده غرق لجه فنا گشت و کت  
 گجرات تصرف اولیا دولت همایون در آمد و آن حضرت از ان دیار خاطر جمع نموده بهر حال عمل کار گزار و سپه سالار با فوج مناسب  
 منصوب نموده با گره برگشت چون شیرخان افغان بسبب بودن رایات همایون نصبت گجرات قابو یافت ملک جوینور و مبار و هتال  
 و چنار را متصرف گشته قوت و کمندت بهر ساند و بی ملک پادشاهی سے تاخت و روز بروز لشکر گردا جمع میگشت لهذا الطفا سے فتنه  
 اولازم و نسیه متوجه ممالک شرقیه شد و قلعہ چنار را باندک محاصره از کسان شیرخان انتزاع نموده متوجه پیشتر گشت شیرخان قبل از  
 همایون نصبت بنگالہ رفت و جاگم آنجا جنگ کرده او را شکست داد و بنگالہ را متصرف گشته در آنجا اقامت و زریده نصبت شاه والی بنگالہ  
 نصبت گشته از شیرخان بحرمیت حوز دو بدر گاه والا رسیدہ استغاثہ نمود همایون پادشاه تسخیر بہار و بنگالہ مصمم نموده کوچ کوچ قلعہ نسال  
 لر دو در بنگالہ نزول اجلال فرمود شیرخان تاب سلطوت او نیاورد و جلال خان سپر خود را در نواح بنگالہ گذاشته خود به چهار کھنڈت  
 سپر ش نیز تاب تصادم افواج پادشاهی نیاورد و پیش بدر برگشت همایون ہوا سے بنگالہ را خوش نموده طرح اقامت انداخت و پیش  
 و عشرت پرداخته غافل و بی پروا سے گذرانید تا آنکہ حکم کرد کہ احد کجتر نا خوش بعرض نہ رساند عمدہ اسباب اوبار او ہمین بود شیرخان  
 با شماع این احوال نصبت غنیمت شمرده لشکر گران فراہم آورد و اطراف ممالک متصرف در آورد و خلل عظیم بر پا کرد بعضی امر از غفلت پاد  
 بے نصبت با گره آمدند و با غوا سے آنها ہندال سیرا برادر ہمایون در آگرہ بنیے و زریده خطبہ بنام خود کرد چون اخبار احتلال ملکہ  
 و بنیے سیرا در لشکر رسید بچکس یا یار سے آن نبود کہ بعرض ہمایون رساند آخر خیر اندیشان ضرور ان سے حقیقت شیرخان و بنیے سیرا  
 ہندال و احتلال مملکت و احوال نرسیدن غلات در اردو مفصل التماس کردند بعد اصفا سے این اخبار در عین برسات از بنگالہ نصبت  
 نمود اما از طغیان دریا با و شدت سیلاب و کثرت آب در راه حرج عظیم بر لشکر پان و دو آب و اسباب گذشت و اکثر برہل در آہا غرق شدہ  
 بسیار از چار پا در راه تلف گشت چون در مجموع پور بنزل بھیہ رسید شیرخان بالشکر بسیار و ہتقد ادشالی سے رسیدہ نزدیک لشکر ما و شاک  
 اقامت و زریده و از روسے کہ رو خالیت پیغام اطاعت و انقیاد سے فرستاد چند گاہ ہمین آئین در قبل قال گذشت از اسجا کہ  
 نارسیدن غلات و دیگر اجناس و التماس سپان و دیگر چار پایان سپاہیان پادشاهی سے سامان شدہ ہتقد او پیکارند رشتند و با  
 این حال در غفلت سے گذشت شیرخان بر احوال لشکر پادشاهی و قوت یافته و صورت طلبہ خود از نا صیبه احوال طرفین معائنہ کردہ  
 یے خبر صحیحہ باستعداد تمام بر لشکر ہمایون تاخت آورد و لشکر پان پادشاهی را فرصت آن نشد کہ اسپان رازین کنند تا بہ پیکار و بر طرفین  
 بکار گزار چو رسد اکثر سے حلف تیغ بدر تیغ شدند و بسیار در دریا غرق گردیدند و بقیہ سردر بیابان نہادہ و بہر صورت کہ سیرا اما از جانب

جان بسلاست بردند بهایون حال بدین منوال دیده بناچار اسپ را در دریا گنگ انداخت چون دریا در طغیان و آب تند بود برکنار دریا از  
اسب جدا شد بسبب بلندس کناره و محق و تندس آب رسیدن پکنار و بیرون بر آمدن از آن دریا کز غار و شواری گشته گامی نبرد  
در آب فرو میرفت و گامی سرش بر آمد بر سر آب نمود در آن حال سقایی ملازم سرکار رسیده دست او گرفته بر آورد و فرمود چه نام  
دارس گفت نظام و نوکر سرکارم تعلق نموده فرمود که انشاء الله تعالی کار من نظام خواهد گرفت القصه بستیا بی آن ستار از آن  
یلا بر آید پکنار رسیده و پرسید که چه میخواست گفت چون مدار سلطنته اگره نزول قبال شود نیم روز بر تخت سلطنت مامور مجلس شوم  
قبول نموده هزاران تعب و عناد را کرده رسید و غلامه محذرات استار سلطنت حاجی بیگم حرم خاصم بهایون پادشاه در قید شیرخان افتاد  
او اهلیت و آسب بجا آورده با غراز و اگر تمام بعد رو بر سرخه از ایام و معاودت از عراق بجایل خدمت بهایون رسانید این واقعه  
در سنه نهصد و چهل و شش برکنار گنگ در بحیثه بوجوب روی داد اندک غفلت و بی خبری که درنگال اختیار افتاد این بلیه و دیگر او  
عظیمه که محله از آن مذکور خواهد شد نتیجه داد بهایون در اگره رسیده بفرایم آوردن لشکر و نظام برانگذا گیمای احوال اشتغال و زبید در آن  
وقت سقاسی مذکور آمده حاضر گشت بهایون ایفای عهد لازم دانسته بموجب قرار یک با او در میان آمده بود بر تخت سلطنت  
اجلاس داده سلطان نیم روز گردانید و حسب الامر تمامی امر حاضر شده مراسم فرمان پذیرسے بتقدیم رسانیدند او در زمان  
جلوس بر تخت بر چه بنجا طر داشت احکام خویش جاری کرد و گویند که از چرم مشک خود در احم و دنانیر بریده باب طلا و تفره اسم  
خویش بر آن نگاشته رایج گردانید و این معنی تا حال زیانزد مردم است هندیال میرزا که تبحر یک بعضی از امرای غنی و زبیده بود شرمند و  
سرافکنده ملازمت نمود عسکرے میرزا نیز از بیانیه خدمت رسید و کامران میرزا هم با جماعی چنین قدرت از لاهور عیار و عیار گرد و چون مجلس  
آرست گشت کارین از آنکه حیدر علی شهباشی و اهل سقاسی است و در نکات شامت گردید و همین سپار نمود و آخر از جبار صحبت نگا کرده روانه لاهور گشت و از اهل بیت هزار  
سوار که همراه داشت سه هزار سنوار خدمت بهایون گذشت و در همین وقت که دشمنی قوسه چون شیرخان چیره دستی داشت و دستی  
که مراسم اتفاق و یکدیگرے بطور رسد توفیق رفاقت نیافت بهایون باز در سنه نهصد و چهل و هفت خود را از آستانه با فوج بسیار از اگره  
بدفع فتنه شیر شاه سے متوجه شد او نیز با چاه هزار سوار و تو زک و تخم بسیار و دیگر اسباب بیکار از آن طرف در رسید در حوالی قنوج بر روی  
لشکر با هم پیوسته ... نگانگ و وصول هر دو لشکر با یکدیگر بود و آخر شیر شاه پیغام کرد که هر دو لشکر مقابل هم نشسته و از انتظار انفصال آن تک  
گردیده یا پادشاه را بدو این لشکر جو نماید یا مرا امر شود که از سر معبر بر خیزم و آن حضرت مع غنا کرده و آنچه تا آنچ در برده تقدیر نه است  
اشکارا و هیان کرد و بهایون از غیرت سلطنت راضی برگشتن نشده شیرخان را پیغام داد که پس تر رود و قبول نموده از معبر دور تر نشسته  
و بهایون با فوج خود مجبور نمود و محاربت سخت کرد و او جوانان کار و مردان کار گزار داد مرد و س و جلادت دادند بار او ازل و پادشاه  
لم نزل شکست بر لشکر بهایون افتاده انتظام افواج از هم ریخت بهایون بذات خود دوسه باز نیزه در کت برفت اعدا تاخت و گرد و هتاجا  
اما چون سخت پا و بر نمود سوگندیده ناچار از کارزار برگشت و قیل سواره از آب دریا می گنگ مجبور کرده پکنار رسیده چون کناره بلند بود  
بدستیا سے میر شمس الدین محمد غزنوسے که از جمله نوکران کامران میرزا همراه بود و بالابرا آمد و مجله د سے همین خدمت میرزا مذکور به انگلی  
شاهزاده محمد اکبر سرفراز سے یاقوت و در عهد سلطنت شاهزاده مذکور رسیدم قوم با تمام قبیله خود بدولت عظیم کامیاب گشت و در جاک  
خویش گزارش خواهد یافت با جمله بهایون پادشاه با هزاران محن و مشاق در اگره رسید و در آنجا توقف صلاح ندانسته تراپی شده  
بعد قطع مسافت و در لاهور رسیده با برادران مجلس مشوره آراست و برگونه گنگایش و میان آمد هر یک از برادران موافق تراسی خود بر طاعت  
رضای بهایون سخنان دو روز کارند کور کردند بهایون فرمود که فردوس مکانی یعنی با بر پادشاه هندیستان در بچه مشقت تسخیر کرده اگر از این اتفاق

ما امر فرزند حبیله تصرف بر آید پادشاهان روی زمین شمار آید خوانند گفت و من هرگاه تنها بر سر غنیمت بروم اگر لغبات الهی فتح و نصرت  
 روی و بدشما بجز روم را نخواهید دید و اگر غنای و مال و بطور دیگر شود شمار او بکنج مندر و ستان بسوزد و نهایت شکست چون کامرا  
 را شیرخان از راه خدایت امیدوار کرده بود که ولایت لاهور و مسلم داشته باشد باطله مذکور از معاونت بهایون پادشاه اختیاب  
 و زبیده صلح جنگ نداد بلکه با اتفاق عسکر سے میرزا روانه کابل گردید بعد رسیدن بجابل غزنین و قندیار و بدخشان را تصرف گشته  
 سکه و خطبه بنام خود کرد و بزیم کامرانی آراست و میرزا حیدر کاشغر سے خاله زاده بهایون که در عهد پادشاه از کاشغر آمده در آگره بملاز  
 فائز گشته بود رخصت گرفته بکشیر رفت و آن ولایت را بزور شمشیر و قوت شجاعت مسخر گردانید و لاهور صلح کشیر بان سکه و خطبه بنام  
 مازک شاه والی آنجا بحال داشت و بعد چند سال که بهایون از عراق معاودت نمود رؤس منابر کشیر و دوجه در اجم و دانا نیر خطبه و سکه  
 بهایون نے مزین ساخت با بجز چون بهایون دید که برادران ترک یاری کردند و نوکران مسلک بیوفائی همه و نذوق در لاهور صلح  
 ندیده بر کنار آب چناب رسید و را بجا منبدال میرزا مع ناصر میرزا سپهر عم خود رسیده ادراک دولت حضور نمود و بهایون پادشاه  
 اتفاق اینها متوجه شده بر راه ملتان در بیکر رسید خواص خان غلام شیر خان با عساکر گران تاملتان و اوچ تعاقب بهایون نمود  
 برگشت بعد از آنکه بهایون در بیکر نزول فرمود منبدال میرزا به رخصت برخاسته رفت و بهایون مدتی در نواحی بیکر طرح اقامت  
 انداخته مشور عساکر سلطان محمود مرزبان آنجا نوشته زنبور موفقت گشت او توفیق ادراک این فتوت نیافت و بلطالین  
 گذرانید ناچار سبب شمشیر متوجه شد بعد رسیدن نزدیکی شمشیر مدتی پادشاه حسین میرزا ای ارغنون والی آنجا جنگ در میان ماند و غوینان  
 راه رسیدن ناله در لشکر پادشاهی مسدود ساختند و بر مردم پادشاهی چنان کار تنگ شد که اکثر بر گوشت حیوانات می گذرانیدند  
 و درین ضمن والی شمشیر از روی فریب و فسون بیادگار ناصر میرزا نوشت که چون سپهر ضعیف شده ام و سوار و خنجر اسفند دارم چه خوش  
 باشد که صبیحه من در مندر مناکحت تو در آید و درین وقت عصای پیر سے من باشم میرزا اساده لوح که نقل معامله شناسند  
 باین امید باطل خاک بفرق اعتبار خود انداخته از بهایون جدائی و زبید و بجهات مذکوره در آنجا هم کاری از پیش رفت با ضرورت  
 عنان عزیمت بجانب راکماله بود که از راههای مندر و ستان بکثرت و جمعیت وسعت ولایت ممتاز بود و بر تافت و از راه اتق به یکا نیر  
 منوجه بود چه پور که دارالایاله رای مال دیو بود و چون بدو رسیدی چون بدو رسید معلوم شد که رای مال دیو بقتضای پست فطرتی و چون  
 تیسر خان خیال فاسد در سردار اوله از پیش او نصیحت از حزم بعید دانسته کسان منجبر برای تحقیق مافی الضمیر او بطریق اخلاص فرستاد خبر آورد  
 که فی الواقع اراده باطل دارد و باله نور از آنجا معاودت نمود چون راه در کیستان سطرالیه گشته کرد شتر سوار جراه حبیب میرزا دانه گشته  
 سه روز و شب آب میر نشد از بی آبی و فقدان غذا اکثر مردم تلف شدند بهزاران تعب و حصار امر گوش نزول واقع شد رانا پر سادام  
 آنجا مقدم بهایون فتنم دانسته شرایط خدمت تقدیم رسانید بعد رسیدن در آن حصار تباری پنج چرخ سینه نصب و چهل و نه بجهت اخیر  
 برج کامگار سے او مطلع امید دمیده شانه زاده جلال الدین محمد کبر از بطن حمیده بانو بگیم کسب ان عقیقه بزبده اولیا سے گرام صفت  
 زنده نیل احمد جام میرسد بهایون پادشاه بعد رسیدن بنواحه شمشیر و بخت از دواج خود در آورد و بود متوجه شد منجهان صحیح نظر نیاید  
 شماران نیک اختر شمشیر زاده زایچه او بر بیدار سے بخت و بلند سے طالع و خلود و عمود سلطنت و ارتقا سے مجاه دولت و از دیاد  
 عمر و توکت مستبث گشته بهایون را اشارت دادند آن حضرت مراسم حمد و سپاس بدرگاه و ائمه العطا یا بتقدیم رسانید و چند گاه در آن  
 سرزمین سیر برود و دل را از آن حدود بکنند و داعیه نمود که لقبند بار رفته برگیان در آنجا گذارد و خود قدیم آرزو در راه متجدد نهاده رفا  
 که احاطه کرد و دنیا برین با حاکم شمشیر صحیح کرده راهی شد چون در والی تند بار رسید میرزا عسکر سے که از جانب کامران میرزا در آنجا بود





دادند و ایامی که حسب الامر عالی شاهی با استقبال برآمدند چون همایونی نزدیک رسید شاه سلیمان مرتبت نیز از شهر برآمده در میان ابهریه  
 بسططایه ملاقات نمودند و از هر دو سه مود و مروت در تقییم و کرم و دقت و فزونی داشت و طوسه عظیم ترتیب داده و لوازم ضیافت و  
 مهمانداریه بنوعیکه سزاوارترین تواند بود بوقوع آمد و هر روز مجلس تازه آراسته و داد و تحادیه افزوده و داد و بخش و عشرت  
 ببار و بجزئی و خاطر داشت مهمان عزیز پیدا و از اعانت و هدایا از اسپان عراقی استجابی باز نیماست طلا و عنانهاست مرتب و کویا  
 فاخره و اشترهاست مرتب و شترهاست صبارتار بدلیع بیکر داده و نر و چندین شمشیر و خنجر و کمر مرصع بجا هر همیانهاست نفوس و دوشهاست  
 نفیس و پوستین های نایقه از قاقم و سمور و سنجاب و خز و غیر ذلک و جامها پوشیدنی از جنس زرباف و مخمل و اجلاس و مشجر فرنگ و نیزه  
 و کاشه و چندین طشت و آفتاب و شمع و انوار و نقره مرصع بیواقیت و لاسه و چندین طبقه است طلا و نقره و خراگه های نرین  
 بساطهاست عالی که در کلان و فوننه نادره روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه تواضع فرمود و جمیع ملازمان رکاب همایون  
 با عطاست نقد و جنس بقدر حال هر یک جدا جدا تفقد فرمود و هر یک را رعایت بقدر حال نمود و همایون پادشاه هم در آن جشن  
 عانی و ولایت و پنجاه لعل گران بهاسی بدخشان بر رسم ارمنی بنظر شاه و الاجاه بنوعی گذرانید که موجب مسرت طرفین گردید و  
 مجلس متعدد بعیش و عشرت گذشت و شایسته است دو صاحبقران در یک بزم گاه قران کرده با هم چو خورشید و ماه و دو سگ  
 سلیکی بر چ جا + دو و الا گهر را یک در چ جا + دو کوب که زیشان فلک راست زمین به هم در یک عمره چون فرقدین به دو چشم  
 جهان بین هم هم عنان + هم چون دو ابرو تواضع کنان + دو نور به چشم اقبال را + دو خید مبارک سه و سال را + در شاهی  
 مکالمه شاه و الاجاه پرسید که سبب شکست و برآمدن از هندوستان چه شد همایون گفت که بیوفائی همزمان و نفاق برادران بهم  
 برادر حقیقی شاه طماسپ صفوسه ارین سخن آزرده خاطر گشته خواست که بر همزن معامله همایون پادشاه کرد و سلطان سلیمان شان  
 بعید از همان نوازست و غریب پرورست دانسته التفاتت بکلماتش فرمود و بدفعات بزم نشاط و انبساط که لائق شان  
 پادشاهان و الاقدر بود و باشد آراسته آمد و به نمودن تماشاست شکار قمر غه چندین بار رنگ روی دل گرفته و خاطر شکسته  
 مهمان گردید قریب سه سال همایون پادشاه در آن سرزمین بعیش و عشرت گذرانید چون این مدت منقضی گشت شاه و الا است  
 بعد از ای مراسم انماص و مهماندارست فرمود که ما را برادر خود تصور نموده مهباسه آمد و دعاست : ائمه و آنچه مطلوب است  
 به کلفت اظهار نمایند تا آنقدر بگ که در کار و سزاوار باشد سرانجام داده آید و اگر بار باید رفت بهر ای کنیم همایون پادشاه  
 شکر الطاف بجا آورده است دعای گگ نمود شاه سلیمان جاه اسباب سلطنت جمله مهباسه ساخته شاهزاده سلطان ملو میرزا خلف خود  
 با و از ده هزار سوار جزار به گگ همایون مقرر کرده بمنزل او تشریف آورده و در آن فرمود و همایون از آنجا روانه شده سیر در بل  
 و زیارت مرزبزرگان آن دیار کرده بعد قطع مراحل و طی منزلت باشد گلی شاسه در جوانی قند با نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری  
 در قلعه تحصن حبه بر اسم قلعه داری سعی بلیغ نمود و بعد به جاه عاجز گشته بوسیله خان زاده حکیم همشیره با بر پناه شاه که کامران میرزا در ابر  
 تقاضای از کابل و قند بار فرستاده بود ملازمت نموده مقابلت نمود و بنظر گذارید همایون قلعه را متصرف شده عسکرست میرزا برادر  
 قندنگاه داشت چون پادشاه طماسپ قرار یافته بود که بعد فتح قندمار را بچارسان شاهی سپارند بنا بر اظهار ایفای عهد قلعه را به بیخ  
 که سر آمد امرای گگی بود سپرد بحسب تقدیر شاهزاده سلطان مراد میرزا پسر شاه بر حمت حق پیوست همایون تمت ستمکارست  
 و مردم آزارست بر بدایغ خان بسته قلعه قندمار را بگرو جیلد از دست او انزع نمود و کسان خود سپرده درین خصوص معذرتنا  
 ایشاه سلاطین نپاه نوشت و آن والا است از راه فتوت پذیرفت همایون بعد تنظیم و تعیین مهمات قند بار متوجه کابل شد

و کامران میرزا از قلعه کابل برآمد و بانگ جنگ را به زمزمیت نهاد و بطرف غرین رفت و از آنجا پیش شاه حسین میرزا حاکم قندهار رسید  
 همان روز قلعہ کابل گشته پدید آمدند و بنده خود شایسته را در محراب کبریا پیش کامران میرزا در قلعه کابل مقید بود و میرزا در  
 زمان برآمدن برای جنگ او را بسیار بجا گذاشته بود و کامیاب بجهت و مسرت گردید و جشن شادمانی ترتیب داد و با متحان شور و نوید  
 خود و والده او را در میان عیال دیگر ایستاده کرده فرمود که والده خود را بشناس با آنکه از مبادی ولایت تا آن زمان چهار سال از  
 عمر او گذشته و درین مدت از والده خود جدا بود و بمقتضای شوق خدا و او و بطرقت و عینیت خلقی در چندین سال بکنار والده خود گذراند  
 از مشاهده این حال که ثانی از غرامتی بنود غریب از عصایم حرم برخاست و همایون و شکفت مانده انطاف ایزد سے را نشان حال آن تازه  
 نهال چمن این بود که در القاصه چند گاه در کابل داد و عیال و داده شایسته را در کابل گذاشته متوجه بدخشان گردید و با میرزا  
 سلیمان حاکم آجا جنگ کرده مظفر و منصور گشت در آن حدود طبیعت همایون از مرکز اعتدال منحرف گشته بعارضه صعب متلا گردید  
 چند روز غمی و بیخوشی روی داد و نبر با سینه ناخوش بر زبانها جاری گردید بعد چند روز افاقه نماید حال او گردیده آشفته نسکس  
 یافت و بر همی با انتظام پذیرفت اما کامران میرزا برادر همایون که ولی سراسر کین و نفاق داشت باستماع همان اخبار او لیسین بر  
 شته از حاکم تحفه کمک گرفت و بجهت استعجال راهی گشته و بی خبر در کابل رسیده قلعه را بتسخیر در آورد و انواع ظلم و ستم بر مردم  
 نمود اکثر سے را بنای گشت چون اینتی بسمع همایون رسید از بدخشان متوجه کابل گشته قلعه را محاصره کرد و کار تیجستان تنگ  
 ساخت کامران میرزا است و جوری بخیال امرای به دشاهی که درون قلعه مانده امرای مذکور در رکاب همایون بودند دراز  
 رد و زمان را پستان بسته از کنگره قلعه در او بخت و بیچکان صغیر را سر از تن جدا کرده در سو چل با سے پادشاهی انداخت بر عم  
 غلطش آنکه شاید امر از و پدن این حال از رکاب همایون جدا شوند و نفهمید که این کار باعث از و یاد غنا و در صوغ عداوت او در  
 لبا امرای غیرت شعار خواهد شد امرای مخلص و فایضه حمیت کیش اعتنائی به بی حیائی او ناکرده و در محاصره قلعه ثبات ورزیده داد  
 روانگی سید اند چون کامران میرزا دید که باین صورت هم کار از پیش نبرد و نهایت بی رحمی و سنگینی را کار فرما گشته شایسته او  
 محمد اکبر را و زاده خود را که در قلعه کابل مانده بدست میرزا در آمده بود محاذ سے تو پچانه پادشاهی از کنگره قلعه در او بخت چون و  
 نیزه سے شامل نغذہ مالش گردیده اصلاً آسیب و گزند سے باقی رسید لظلم آنرا که حد آنکا بهار و در گرتنگ  
 پاسبان بیار و حاشا کباب و رسد گزند سے آزرده شود زنا پسند سے کامران میرزا بوبال اعمال خود کار سے از پیش  
 توانست بر داخل امر دست پاچه گشته از قلعه برآمد و در زمزمیت نهاد همایون بفتح و فیروز سے داخل قلعه گشته شایسته را در محراب  
 در آغوش رفت گرفت و بزم شادمانی برآر است کامران میرزا العبد بزمیت در بلنج رفت به پیر محمد خان و ابی توران التجا آورد  
 پیر محمد خان بدخشان را از میرزا سلیمان مخلص نموده کامران میرزا را در آنجا نصب کرد و بجای خویش برگشت بعضی امرای  
 عاق سرشت واقعه طلب از استماع تسلط کامران میرزا در بدخشان از همایون جدائی بسته قریب هزار سوار از کابل فرار نموده  
 بدخشان رفت همایون بعد قرار آن جائه بد مال برای رفع شورشش کامران میرزا و نادید امرای کافر نعمت از کابل سواد شنه  
 بروقت غریمیت آن سمت یادگار ناصر میرزا او که سر حلقه فتنه اندوزان در قلعه کابل مجوس بود مسافر ملک عدم گروانید طبیعت  
 تشی را که خلق را سوزده جز بکشتن علاج نتوان کرد بعد قطع مراحل و زیندگی طالقان رسیده بر کامران میرزا مظفر و منصور  
 میرزا گرخیته در قلعو طالقان متحصن گشت و همایون محاصره قلعه نموده کار بر او تنگ کرد میرزا عاجز شده قبول اطاعت نمود و شایسته  
 نصت که معطر کرد و از قلعه برآمده عازم شد و امرای که از کابل فرار نموده بودند همه را دستگیر نمود و شمشیر زدند و او را بر کلام

انداخته بجنوز آوردند همایون بنا بر حقوق رفاقت و از روسی مرحمت فلم غفور جبرائیل آن جماعه کشیده بر کد ام را بغنا بپوشید و سر از  
 فرمود و بعد پیروز کامران میرزا که عازم کعبه بود از راه معاودت نمود و بلازمیت همایون استسعا و حبه مور و هزاران عنایت گشت  
 همایون اولاد باب سلطنت میرزا را دریافتند بعد از آن برادرانه ملاقات نمود در کنار گرفته گریه با کرد چون از آن باز که در نواسه لاهور  
 از هم جدا شده بودند مفارقت در میان بود و بعد از سه سال ملاقات هم روی داد نیزم عیش و عشرت آراسته شده بود و ادانتعاش و میسر  
 داده آمد چون مجلس آخر شد گولاب و بعضی از ولایت بدخشان یکامران میرزا مرحمت فرموده عسکره میرزا را که تا حال در قندهار  
 بنزد آن مکانات گرفتار بود خلاص نموده و او را میرزا کرد و در همان طرف جاگیر داده بفتح و فیر و زس بجابل معاودت فرمود و بعد از بیظام  
 مهمام کابل و حصول عیش و کامرانی در سینه نهصد و پنجاه و شش چیرس تسخیر بلخ و پورش فرموده با جمعیت شالیسته متوجه آن سمت  
 شد و نشورس متضمن طلب کامران میرزا و دیگر میرزایان که در آن حدود بودند و در گشت میرزایان و امران با شالیسته آمده ملاقات  
 کردند و کامران میرزا بلخ را تحویل گذرانید و همایون کوچ بکوچ روانه شد بعد رسیدن در آن ملک با اندک جنگ قلعه را از نزاع  
 نمود بعد آن در نواسه بلخ نزول اقبال اتفاق افتاد و پیر محمد خان و والی آنجا صفوف آراسته آماده مصاف گشت و جنگ عظیم پیوست  
 آخر شکست بر لشکر مخالف افتاد و پیر محمد خان از معرکه برآمده شهرم گشت همایون داعیه تعاقب مخالف و تسخیر بلخ مصمم داشت  
 اما از بی اتفاق او و شتمار مخالفت کامران میرزا و غیرت او نسبت کابل این اراده بطور زبر رسید و کار صورت گرفته انجام  
 نیافت و بضرورت وقت تسخیر بلخ موقوف داشته روانه کابل شد و داخل قلعه کابل گشته بعیش و عشرت اشتغال ورزید کامران  
 از گولاب بر سر بدخشان و آن نواسه لشکر کشیده با میرزا سلیمان میرزا سبندال جنگ نمود و از آنجا کاسه ساخته رو بجابل  
 آورد و همایون بستماع این خبر متوجه دفع او گشته در فضاقت متصل غور بند برود و لشکر با هم پیوست و آتش کار از مشتعل گشت  
 همایون با فرج قول بر پشته ایستاده حال نوکران خودی سنجید و دید که اکثر امرا خاک او بار بر فرق روزگار خود در نیجه بجانب کامران  
 روانه شدند و بعضی دستداد رفتن بستند و معامله در گون گردید و پیشا بدو اینحال از سر قهر و غضب و غلبه غیرت سان جانست  
 بدست خود گرفته بر فرج مخالفت تاخت ناگهان تیرس بر اسب خاصه رسید و لشکر غنیم غالب آید و لشکر یان همایون مغلوب شده  
 رو بفرار نهادند طبیعت جوینس که لشکر به پشت داد و تو تنه ماده جان شیرین با دجه جوینس که یاران نباشند یار به طبیعت  
 رسیدان غنیمت شمارده بالضرورتان تاب گشته بجانب سخاک روان شد و بنا بر ضعف که از بسیار ترود عارض شد حمید  
 خاصه از بالای و الاسی خود فرود آورد و یکی از خدمتگاران سپرد او از ساده لوحه صبیبه را در راه انداخته را بی گشت چون  
 نزدیک کمرور رسیده نزول اقبال واقع شد شخصی از انطرف آواز داد که امی کار و انیان در میان شما هیچ خبر با د شاه است  
 همایون خود فرمود که چه میگویند و در میان شما خبر پادشاه چگونه است که پادشاه رخس از معرکه برآمده دیگر کسی ایشان را ندیده  
 همایون روسی خود با و نمود و دیدن روسی پادشاه باعث تسلیه او گردید مردم کامران میرزا صبیبه همایون را که در راه بدست آنها  
 آمد پیش میرزا آوردند او در گذشتن همایون ازین جهان تصور نموده شادمانها کرد و از آنجا رو بجابل آورد و قلعه را تسخیر در آورد  
 و شایزاده محمد اکبر را مقید ساخت بعد سه ماه همایون باز سامان لشکر کرده متوجه کابل شده کامران میرزا باستماع این خبر کان  
 خود را و قلعه گذاشته و شایزاده محمد اکبر را مقید با خود گرفته بقصد پیکار برآمد همایون از روسی رفت نشورس متضمن نضاح  
 در جنبه که گوشواره گوش پوشش او تواند بود و اصدا فرمود میرزا در جواب نوشت که چنانچه قندار شما تعلق دانند کابل بمن باشد  
 باین شرط صلح من تو اند شد باز همایون نوشت که اگر راستی و درستی را آننگ ستغیم است صبیبه خود را در عقد مناسحت

شاهزاده محمد که در آرد تا کابل را با ناعنائیت فرموده در تخریب هندوستان کمر همت بر بندیدیم میرزا شجاع است که اینست از قبول ناپایام اسفند  
 ستافق نگذاشتند و بجای میرزا شجاع آمدند و در نزدیکی چار بکاران محاربه عظیم روی داد و میرزا کامران تاب نیاورد و رو به نیرمیت نهاد و خود  
 در افغانستان کشید و میرزا عسکری بازور فید آمد به نیرمیت و غیره و در کشته شد که شاه شکر شکران سپه را در گرجان در آمدن و شاهزاده محمد که  
 که در قید کامران میرزا بود و کلازمت همایون مشرف گشت و موجب هزاران شادمانی گردید مقرر شد که من بعد شاهزاده از بکابل اعلیٰ جدا  
 شود و از آنجا که کابل شد و میرزا عسکری را سلسل نزد میرزا سلیمان در بدخشان فرستاد که بر این پنج روانه که مطعمه گرداند میرزا عسکری  
 در نهایت مجلده . اینکند اندر گزید و در سینه نصد و ششت و پنج سحر ساد میان که در شام ایام پادشاه فسیام نامت رسید کامران میرزا  
 بعد نیرمیت خود را بر راه خود زده قلندرانه از ده سیر بطرف جوی شاهی که الحال بجلال آباد میسر است روانه و با بابت افاغنه تحلیل  
 و مهند و در مرتبه جمعیت یکجا کرده با افواج پادشاهی که بر سر او متعین شده بود کارزار نمود و شکست یافت همایون بر او وقع مشور  
 از کابل نهفت فرمود چون نزدیک کند یک رسید کامران میرزا با داد اسنام افاغنه شتون آورد و کار سینه ساخته بد رفت اما میرزا  
 بنیدال دران شجون از دست افغانی نادانسته بقتل رسید و همایون را باعث غم فراوان گشت و به نزدیک مراد پسر خود با پادشاه  
 در گدازگاه کابل مدفون گردید با بجهای همایون در موضع مجسود از توابع ملک بهار تا انقنای ایام درستان اقامت فرمود چون با خبر رسید  
 و دولت سر مار و بگی آورد و بر سر افاغنه که کامران میرزا در بنیادهای آنها رفته بود و پوشش نموده پیش طلع پاست از شب گذشته خنک رود  
 اکثر افغانان بو حشت آباد عدم رفتند کامران میرزا از آنجا که نخته بد رفت بعد دل جمعی از فتنه میرزا بکابل معاودت فرمود کامران  
 سبوه آمده رو بند بستان نهاد و پیش سلیم شاه ولد شیر شاه که بعد از فوت پدر تخت نشین هندوستان شده بود و در آن وقت  
 در پنجاب بهم چون شتغالی دشت در مقام قصبه بن رسید سلیم شاه پسر خود و آواز خان و مولانا عبدالقادر سلطان پور و دیگر امرار  
 با استقبال فرستاده نزد خود طلبید بعد انقراض از مهم چون میرزا را همراه گرفته عازم دلی گشت و میخواست که او را دستگیر نماید میرزا برین  
 معنی آگاه گشته در منزل با جمعی و آره فرصت یافته پوست آفتاب چی را بر جامه خواب خود گذاشته فرار نمود و بر ابراهیم که بیست کرده  
 هر سینه واقعت پناه برد و از آنجا نزد راجه کملور که از راجه باسک کو به پتان بکثرت جمعیت است و اوقات ممتاز بود رفت چون او هم میرزا  
 دست پا چنگشته به نگر گوی رسید و از آنجا در چون آمده در آنجا هم توانست اقامت ورزید مشقت بسیار پیش سلطان آدم کلهر که  
 در آن زمان با پادشاهان نیایش داشت و بطور خود حکومت میکرد و رسید سلطان آدم میرزا را نگاه داشته عرض داشت متعین شد  
 مقدم همایون نمود او مع شاهزاده اکبر پناه بنگشات متوجه شده از آب سند گشت سندان شهرالط دولت خواهی بجای آورد کامران  
 را همراه گرفته در مقام پرناله بخدمت همایون آورد چون میرزا مصدق تقصیرات عظیمه شده بود و همایون اقبیٰ اغنداس و نفاقت  
 متوالی او و تفک و حیران و لشکریان هم بجان بودند و محمد با بر باد شاه همایون وقت مردن و صیت کرده بود که برادران با تو هر خندید  
 نمایند قصد جان آنها کنی بنا بر شمال امر پد قصد جان میرزا کرده پس در چشم او کتبه و از نور بخش عاقل و کینه مطهری می گردانید میرزا در آن  
 مکان شریف و موضع نعیف رسیده بعد ادراک مدح و در سینه نصد و ششت و پنج سحر ساد میان که در شام ایام پادشاه فسیام نامت رسید کامران میرزا  
 سپرد و همایون بعد نصرت میرزا بطرف نند و کابل رسیده بعیش و شکر و شکر است و ایام دولت همایون که غبار آلود و حادفت  
 بود به چشمه افضل الهی شست و شویانست و اکنون شد از احوال شاه خبر میرزا و در آن بر اکثر صدان اخبار سلاطین را معانی  
 گذاشتن ضرورت شمرده است نگارنده

در شیر شاه نامش فرزندان سورا ز او کوس فاعلم

در زمانیکه سلطان بجلول بود سنه فرمانروا سکه مندوستان بود ابراهیم خان جدا که سوداگر است اسبان کرد که از ولایت رود پاره  
 بموضع نکه نایب مارنول توطن گزید در عهد سلطان سکندر زین بجلول بود که پیش جمال خان حاکم جوینور نوکر گشت بعد فوت ابراهیم خان  
 خلف او که پد فرید خانست در خدمت جمال خان مشغول کار و اوقاتی خود ظاهر کرده ترقی یافت و برکنه مسرام و مانده از توابع رتبه اس  
 آباگیر او و پانصد سوار همراش مقرر گشت حسن خان برکنه مال گشته اولاد او را نیز میداشت و فرید خان و برادر او را از نظر انداخت  
 فرید خان از فرط غیرت و شرف جوانی ترک مصاحبت پذیرفته چون پور رفت و با جمال خان بسزمت برد و غنیمی به تحصیل علم عربیت نموده  
 مقدمات نحو صرف یاد گرفت و پدر هر چند طلبید رجوع بسرام نموده به التفاتی او جمال خود و استیلائی کنیز او را کاشی با جمال خان ظاهر  
 نمود تا آنکه پدرانیشیده بچوینور رفت و بعد از آن قال و مقال و بصیحت اقوام و اخوان فرید خان را مدار علیه معاملات جاگیر خود گردانیده  
 بسرام مخص فرمود فرید خان که از اصابت فکر و انواعت عقل بهره و بود نظم و نسق مهمات آنجا بواقعی کرده و در تالیف و تحریف کردن  
 لایح و قبح متمدان کوشید و رعایا را خوش نمود و آباد گردانید و چنان مساعی جمیله بکار برد که در اندک وقتی جاگیر آبادان و محصول فراوان گشت  
 برکنه ان از بیم او بر خود لرزیده تن بالگذر است و رعیت گرسه در دادند بعد از آنکه حسن خان باز بچوینور آمد کنیز که معشوقه او بود بلا به گری  
 چنان کرد که باز کار جاگیر از دست فرید خان برآمده بدست پسر کلان آن کنیز سپرده آمد و فرید خان از رده گشته باز بچوینور رفت چون حسن خان  
 بر دریاست با وجود تسلط کنیز زادگان بفرید خان رسید اما برادران عماتی با او اتفاق ورزیده قابوسه طلبیدند در آن زمان هم فرید خان  
 بسیار تهاطلطور رسیده مورد تحسین آشنا و بیگانگان شد تا آنکه طیر الدین محمد بایر او زنگ آرای سلطنت مندوستان گردید سلطان  
 ابراهیم لود که در کارزار گشته شد فرید خان بچاکم بچار که یکی از امرای لودیان و در آن زمان اسم سلطنت بر خود بسته خطاب  
 سلطان محمد دشت رفته نوکر گردید و مصدر خدمات پسندید گشت نوبت در حضور سلطان محمد در شکارگاه از روی جرات دلاوری  
 شیر را پیشش زد و او فرید خان را شیر خان خطاب داده پیش آورد روزی وزیر وزیریه او بلند گردانید بعد چندگاه بوکالت سپرد و مقرر گردید  
 چند سینه بایر بعضی جهات شیر خان را سومی طن از او بهر سیده نزه سلطان جنید برلاس که از اعظم امرای بایر و خواهر پادشاه و جمال  
 نکاح او بود در مانگیو رفته نوکر گردید تا آنکه سلطان جنید برلاس از مانگیو بجلازمت پادشاه آمد شیر خان همراه او بود و وضع و اطوار پادشاهی  
 زیده و بایران خود میگفت که مغل را از مندوستان بر آوردن آسانست بی مغل خود بمعاملات نمیرسد بعیش و عشرت مشغول می باشد و مدار  
 معاملات بیروز را میگردد عیب ایفانان همین است که با خود اتفاق ندارند اگر از اتفاق قوم دست دهد باسانی مغل را بدست تو اتم کرد  
 یاران او ازین معنی در غیبت استخفاف او میکردند و در آن روز با بایر پادشاه اطعام و انعام ملازمان طوط فرموده نوبت نوبت هر امیر  
 را پایتختی او بر مانده خاص حضاری نمود روزی که نوبت سلطان جنید بود و مانده پایتختی سبب الام حاضر شد شیر خان نیز در آن مجلس حاضر بود و طوطی را پیشش  
 گذاشت چون طوطی بیخود بود و خود از جوانان عاقبت کاشی و پاره پاره که مشغول خوردن گرفت چون نظر پادشاه بران افتاد ازین حال تعجب نموده تبادل درو  
 نگریست و پرسید که از همراهمان کیست سلطان جنید بر گزارد که همراه فدوست پادشاه گفت از چشم این افغان فتنه س باره تبار که  
 مقید دارند جنید برلاس معروفند داشت که راه رجوع افغانه باستان دولت مسدود خواهد شد باین سبب در تاخیر افتاد و شیر خان  
 ضد و حکم پادشاهی بتفرس در یافته پیش از آنکه قید شود بدر رفت و باز بلازمت حاکم بهار شافه صاحب اعتبار گشت چون او میرد  
 و پسرش بجای او نشست چون طفل بی رشادت و از پیرایه لیاقت سرور عاریست و شیر خان مدار علیه امور او از زمین حیات پدر  
 بود بعد فوت پدرش کمال تهقلال یافته بهت تبخیر اطراف و اکناف گماشت و هم درین احوال تاج خان افغان که قلعه منار گل را در تصرف  
 بود و گذشته از غیر ازین وارثی نداشت پنج برادر از افغانه کار برده از خانه او بود و ندیکه راز آنها با شیر خان آشنائی و کتادلی بود

شیرخان در باره دادن قلعه استمراج اذ نمود او بر نوشت درین زود سے کہ کار باختیار راستا گریست ممکن است شیرخان بد اسجا  
 نشانه قلعه مذکور را بقبضه خود آورد و وزن مسطورہ را ہم سجا کج خود گرفت و نیز درین نزدیکی تلمیر الدین محمد با بر پادشاه راه ملک  
 بقا پم و دو نصیر الدین محمد ہایون پادشاہ سر آراسے سلطنت گشت سلطان محمود بن سلطان سکندر رود سے بہ پٹنہ رسید ہند آرا  
 حکومت گشت شیرخان متابعت او اختیار کردہ باتفاق یکدیگر بہ جو پور رفتہ آن تو اسحہ را از امرای پادشاہی متخلص کرد اسید بعد مذاکرات  
 لشکر پادشاہی جو پور را از دست افغانہ باز گرفت چون سلطان محمود در سنہ نہصد و چہل و ہفت ہجری در گذشت شیرخان بلا مشارت  
 بر پٹنہ و بنگالہ تسلط یافتہ قوت و کنت بہر ساندید و بر ملک ہمایون تاخیر شروع نمود بعد از آنکہ ہمایون بدفع او متوجہ شد شیرشاہ صلح  
 نمودہ سپر خود را با فوج در ملازمت گذاشت کہ در خدمت حاضر باشد چون ہمایون شہزادہ گجرات شہزادہ شیرشاہ از اسجا گریختہ پیش  
 پدرا آمد و ہمایون را در ہم گجرات درنگی روی داد شیرخان فرصت یافتہ باز تہذیب فرماست چون از گجرات معاودت شد اول افواج  
 پادشاہی بر سر شیرخان حمن گردیدہ متعاقب آن ہمایون نیز متوجہ شد در ان زمان شیرشاہ در نواح قلعه رتھاس سرگرم تدبیر تہذیب قلعه  
 مذکورہ و متوجہ تاخت و تاراج اطرافش بود و برابرہ چنتا من عالم قلعه رتھاس بوساطت برہمنی پیغام کرد کہ چون منحل دینی من است اگر  
 از روی مردے و مروت اہل و عیال مراد رون قلعه جای دسی اسانی عظیم تا باقی عمر برگردن خواهد بود و برہمن را بانعام زر و سخن ساز  
 چنان فریفتہ خود گردانید کہ او باراجہ سماجت نمودہ آخر با بصلح کردن خود ترسانید راجہ بیاس مذہب ناچار گشتہ با آنکہ راضی نبود قبول  
 نمود کہ اہل و عیال او در قلعه در آسند آنگاہ شیرخان چند صد ڈولی ترتیب دادہ با ہر ڈولے دو نفر افغان بہادر را بنا بر حفظ ناموس  
 ہمراہ فرستاد راجہ را کہ ستارہ و لٹش نزدیک لغزوب بود از سادہ لوح فرمود کہ فراموش نکند چون ڈولیاں قلعه در آمد راجہ خود با سادہ  
 برای سمان نواز سے و دلدار سے بر دروازہ جائیکہ مقرر شدہ بود آمدہ تہنیت بجرم سر شیرشاہی گفتہ فرستاد افغانہ قومے جنگ بکیار  
 شمشیر با علم کردہ راجہ را مع ہمراہیان بیری تیغ بیدریغ گرفتند و غریو و غلغلہ عظیم از قلعه برخاست شیرخان نیز با فوج مسلح خود را بدروازہ  
 رسانید افغانہ در را روی او کشتودہ اندرون گرفتند اتباع راجہ ہمہ قبیل و تاراج رفتہ قلعه چنان مستحکم در کمال سہولت و آسانی بدست  
 شیرخان این قلعه را بدست آوردہ اہل و عیال خود را در ان جا گذاشتہ درین مہمن خبر مفتوح شدن قلعه چنانکہ بردست اولیا سے  
 دولت ہمایونے بشیرخان رسید اگر چہ بلول شد اما گفت کہ الحمد للہ ایزد تعالی ہر این حصار رفعت اساس رتھاس بہ از ان بخشید  
 ہمایون پیش آمد شیرشاہ ہم قاصد بنگالہ گردیدہ پیش پیش میرفت آخر تاب مقاومت نیاوردہ خود را بکوہستان جہاٹ کھنڈ کشیدہ او را  
 برآمدنش از کوہستان مذکور و غالب آمدن بر ہمایون و شرح احوال ہمایون مفصل شدہ شیرشاہ بعد فتح ثانی بر ہمایون تالاہور تعاقب کردہ  
 از اسجا خواصخان غلام خود را کہ مقدمتہ ہمیش وقت بازوی او بود بالشکر گران بتعاقب پادشاہ فرستاد او تاملتان و اوج تعاقب نمودہ  
 معاودت کرد شیرشاہ خود ہم ذری او تعلقہ کھکران رفتہ برگشت و متصل کچہ بال ہم قلعه بنیاد نہادہ برہتاس موسوم گردانیدودہ ہزار  
 سوار برای سد راہ لشکر پادشاہی و مالش کھکران در اسجا گذاشت و اسلام شاہ آن قلعه را با تمام رسانید القصہ شیرشاہ بعد تنظیم  
 و تینق مہات آن دیار تا کہ رسیدہ در سنہ نہصد و چہل و ہفت ہجری سکہ خطبہ بنام خود نمود و شیرشاہ لقب یافت بعد از ان بز  
 سر راجہ پورن مل کہ شوکتے تہر ساندیدہ تہر دے و رزید و دو ہزار زن مسلمہ و سہ ہدیہ در زمرہ پاتران و رقصان گذاشتہ و حرم سرا  
 خود داشت تاختم با قضا سے حمیت اسلام و زمین سلطنت بتادیب ایہت گماشت و قلعه را محاصرہ نمود و پورن مل را عاجز خست  
 راجہ استفادای مضالحو نمودہ بعد از پیمان بیرون بر آمد مل سے افغانی کہ غولان بیابانے اند فتوا سے بی ایاس نے بدین روش دادند  
 کہ ہر چند پیمان عمل آمدہ چنان این کافر زمان سلمہ در خانہ وارد قتال با او برابر بجا داد است بجاہ شیرشاہ با یاسے آن بقولان

تقصید ثواب جنگ بر خاست هم ایلیان او دست از جهان بسته کارزار صعب نمودند و زمان و اطفال خود را با صطلاح بند جوهر  
نوده خود هم در دنبال آنها شتافتند و بلند نامی بیاوگان گذاشتند شیر شاه بعد این ماجرا اگر رسیده بهما گشت و عارضه صعب شد  
بعد حصول صحت برآمد لیلو حاکم اجمیر و جوهر و میر تیمور که پنجاه هزار سوار در ظل رایت از لیلو و یورشش آورد و مکر جنگها نمود چون دید  
که کار جنگ پیش نمی رود بدبسته اندیشیده مکاتیب چند در جواب راجپوتان که اعیان عساکر مال لیلو بودند متضمن اباحت پادشاهیست  
و انحراف از رای مال لیلو و تحسین آنها درین خصوص و مواعید عتایات و فرمان مجوس کردن رای فریو ریسانگی نوشته عمداً آن خطوط را  
نخوس فرستاد که بدست مال لیلو افتاد و باین حیل دل را مال لیلو را از اعیان دولتش بدگمان گردانیده ظلی عظیم در لشکر او انداخت و علی الترتیب  
جنگ با کرده فتح یافت و اجمیر را تسخیر در آورده بدلی مراجعت نمود چون حاجی بیگم حرم خاص همایون پادشاه در جنگ بوج پور بجهت پادشاهیست  
شیر شاه آمده بود و شیر شاه از رو نیکذاتی آن عقیقه را با غر از حضرت محفوظ و مصون می داشت بعد از آن که خبر معاودت همایون پادشاه از غر  
و خراسان بکابل شنید آن عفت ثباب را با احترام تمام پیش همایون فرستاد و در نیک ذاتی و صفات حمیده و عقل و تدبیر ملک گیر و جهاندور  
کم بمتاب و خصوص در قوم افغانه نصیر داشت و در رفاه رعایا و آسودگی خلایق بهت بسیار گماشت در محکم عدالت خویش و بیگانه را بیگانه  
میدید گویند روزی شایسته عادل خان که از همه کلان بود فیصل سواره از کوچه آگره گشت بقال زسن در خانه خود که دو اربابش  
پست بود برهنه غسل میکرد چون نظرش را بر او بران زن افتاد بیرون پان بسوسه او انداخت و گاهی کرده زان کوچه گشت  
از آنجا که آن عورت صاحب عصمت و زن عقیقه بود ازین حرکت که بیگانه او را برهنه دید خواست که خود را بپاک کند شوهرش وقت  
گشته مانع شد و او را از بپاک باز داشت آن بیژره پان را بدست گرفته و جرگه فریادیان رفت و حقیقت حال بعرض شیر شاه رسانید  
آن پادشاه معذرت پناه بر اجرای بقال واقف گشته بر احوال پیشتر تا سفت کرد و بمقتضا معذرت کیشی حکم کرد که این بقال را بر فیصل سوار  
کرده زن عادل خان را پیش او حاضر سازند تا مستغنی همین بیژره پان را که بدست دارد بسوسه او اندازد و زرا و امر او را هر چند در استغنا  
این امر التماس کردند پذیرائی نیافت و گفت که نزدیک من در عدالت فرزند و رعیت برابرست آخر الامر بقال اننی شده عرض نمود که  
بحق خود رسیدم و از ظلم باز آمدم در زمان سلطنت خود اکثر اوقات شبانه در مقام جهانبانی نمود و بر سر تو این سلطان علامه الدین  
خلجی که تاریخ فیروز شاهی بان مشعر است پسندیده مدار کارها خود بر آن ضوابط گذاشت و ان اسپ را که پیش ازین سلطان علامه الدین  
مقرر کرده امارت یافته بود راج کرد و ایند در سوار پانصد کرده از بنگاله تاربتاس پنجاب بمفاصله دو کرده مهان سرا با آباد کرده  
در سر سرائی دو اسپ و یک نقاره گذاشته و آنچه که نام نهاد در سه روز خبر بنگاله برتاس مذکور میرسد و نیز مقرر کرد بر گاه بر اسپ او  
و شتر خان بگسترند نقاره نوازند و مجرد استماع آواز نقاره و سلطنت بیرون سرانزدیک بود و غوغای نقاره از هر سو مانع گشته از مقام پادشاهی سالک نظر بود  
ملک بود و بیاعتقاد با جمله پادشاهان گشته میداد و بارتوت از سکر پادشاهی میافزین سلین عام و بندوان آرد و روغن و غیره بامتیاج بسند کام خواست  
جمع مترودین و مسافرن از مانده افضل آن پادشاه دریا نوال برآمود و مترودین تھید مست بر یکی از فیض او بسا سود  
در عهد سلطنت او امنیت سجدی بود که از مسافرن بمقول در صحرا با منزل کردند حاجت پاسانی نبود اسپات اگر گیتن بود  
چون مهران در مشرق تا مغرب طشتی از زر و نیار و بیج و رازورع و پیر سیر که در طشتت زرا و نگر و تیزه گویند چون آئینه دید  
تا سفت کرد که نماز شام مقصد رسیدم چون اجلس بر آتشیر شاه را و اعیان تسخیر کالنج در دل سوخ یافته قلع را محاصره نمود و جانها  
رفیع که سر کوب قلع تواند بود از تو دماسه گل و خاک آراست و حقه پاسه باروت را آتش داده درون قلع انداختن آغاز نهاد اتفاقاً حقه  
بر دیوار قلع خورده برگشت و در دیگر حقه با افتاده آتش و گرفت بسیار از لشکر بان نابود شدند و شیر شاه هم چون نزدیک بود بهمان



آتش سوخت تا تاریخی داشت تا کید در تخیخ قلعه سے کرد و آخر ہمارو ز قلعہ مفتوح و روح شیر شاہ نیز از حصاریدن بیرون شد سال تاریخ  
اوازیں قلعہ ظاہر سے شود ایسیات شیر شاہ آنکا از صلابت باہ چ شیر و بز آب را بہم سے خورد و چونکہ رفت از جهان بدار بقا چہ نسبت  
تاریخ اوز آتش مردہ مدت حکومت اوست سال و کسرہ از انجملہ یا نزدہ سال در امارت و ملازمت پادشاہان پنج سال سلطنت نمودن

### ذکر اسلام شاہ پسر شیر شاہ کہ معروف بسلم شاہ است

اسلام شاہ پسر شیر شاہ معروف بسلم شاہ نام او قبل از سلطنت جلال خان بو چون واقعہ ناگزیر شیر شاہ روی داد ارکان دولت عیاش  
حضرت مشورہ کیا کہ ایشانرا در عادل خان خلع بزرگ در قلعہ زنتخورد و در دست ہمت و وجہ و پادشاہی برکپاسانی سپاہ و عسیت ا  
ضرور و الاقتہ عظیم بر خاستہ احتمال کلی درین دولت را سے یابد ناگزیر شاہ زادہ جلال خان خلع خرد اورا کہ در بعضی از مشافعات پیشہ  
بو و طلبہ شدند او بجلخ امتحال قلعہ کالجہ رسیدہ در سہ ہند و پنجاہ و دو ہجر سے بر تخت سلطنت جلوس نمود و سکہ و خطبہ بنام او جاری  
شد خود را اسلام شاہ خطاب دادہ بہ برادر بزرگ بزرگداشت کہ برای تسکین فتنہ و آشوب و محافظت سپاہ ہر این جرأت اقدام نمودہ ام  
و در حقیقت بجز اطاعت امر سے دیگر منظور نیست شانرا در عادل خان در جواب نوشت کہ اگر این گفتا از فروغ راستی دارد تو ہن خان  
و غیرہ چہا را میر کبیر را بفرستند تا دایخان رسیدہ و خاطر امر مطہرین گردانیدہ برندا اسلام شاہ امر اسے مذکور را فرستاد کہ تسلیم خاطر شانرا  
نمودہ بیارند بعد از آنکہ از کالجہ با گہ رسیدن شانرا در عادل خان نیز از زنتخورد آمد و قہار بر ملاقات طرفین افتاد اسلام شاہ را ارادہ کرد  
گشت و غدر سے در باطن اندیشیدہ مقرر کرد کہ زیادہ از دو سہ کس در قلعہ ہمراہ شانرا در نیانید چون تقدیر نرفتنہ بود کہ این اندیشہ باین  
نمودی بطور یاد در وقت آمدن شانرا در جمع کثیر درون قلعہ رفتند اسلام شاہ بالضرور اطہار ایفای عہد نمودہ گفت کہ تا حال افغانان  
را از تفرقہ نگاہد ہشتہ شد اکنون ہنما سے سپارم برادر گلکان ازین کار انکار کردہ و دست اسلام شاہ را گرفتہ بر تخت نشاندہ و اول خود  
سلام مبارکباد گفت بعد از آن دیگران کوشش و تمینیت بتقدیم رسانیدند و شانرا در عادل خان ہمان وقت رخصت شدہ در میان رفت  
اسلام شاہ با وجود این ہمہ اطاعت کہ از برادر گلکان بوقوع آید مطہرین خاطر شد و از سبب انفاقی بعضیہ امراتر شاہک دانندیشہ مندی بود و بدین  
ترغیب طلبہ دست غازی خان محلی فرستاد کہ شانرا در رامقید کردہ بیار و شانرا در بعد طلوع ہر این معنی نزد خواص خان و میوات رفتہ از قلعہ  
اسلام شاہ او را مطلع گردانید خواص خان ازین معنی بر آشفت و رفیق او گشتہ ہا شک بسیار روانہ اگرہ گردید قطب خان و دیگر امر اگرہ  
بفوق بودند از اسلام شاہ رنجیدہ شانرا در عادل خان را ترغیب سلطنت نمودند اسلام شاہ تبادولک این شورش پر دختہ قطب خان  
و غیرہ را با خود متفق گردانید شانرا در عادل خان باتفاق خواص خان دیگر امرادر نواحی اگرہ آمدہ صفوف پیکار آراست بارادیت  
الہی شانرا در عادل خان شکست یافتہ بطرف در رفت بعد از آن احوال او کسے را معلوم نشد خواص خان و عیسی خان ہر میت خوردہ ہوا  
کہ کماؤن رفتند اکثر اوقات از کوہ برآمدہ دانسہ کوہ کہ تعلق بیادشاہ داشت تاریخ سے گردند بعد چند گاہ قطب خان با عساکر گرا  
برسد انہا متعین گردید چون قطب خان ہم در ترغیب آمدن شانرا در عادل خان شریک بود بدین سبب ہمیشہ از اسلام شاہ ہراس  
مید ہشت از انجراہ لاہور گرفتہ پیش عظم ہالیون رسید و او قطب خان را بموجب حکم اعلیٰ قید کردہ و حضور فرستاد اسلام شاہ اورا با  
کس دیگر در قلعہ گوالیار محبوس گردانید اگرچہ رعیت پرور سکو عدالت گتہ سے داشت و در بعضی صفات حمیدہ و دیگر ہم با پدر ہمان  
اما امر اسے سپاہی پیشہ را نہایت دقتنگ و آزر وہ میداشت یکی از ہم یہیاسے او آن بود کہ از ہر کہ آزر وہ میشد علوفہ فراموش  
مہشتہ و جاگیر تغیر کردہ قرمان سے داد کہ با جمعیت خود حاضر بودہ بہستور خدات پادشاہی کردہ باشد و در صورت تقاعد بلکہ ادنی  
تھاؤن مورد عتاب بے حساب با گشتہ مع فرزند ان بسیاست می رسید بطلم سہ راہ را سوو کے خوش بدار چہ کہ در حالت

پیکار و سپاه بی کارش نباشد بزرگ و کجبال نهد روزی بجا بزرگ و نبائی سرخویشتن سے خورد و نه انصاف باشد که سختی برد و چو دارند  
 پنج از سپاهی بیخ و درین آیدش دست برون بیخ و همان به که لشکر بجان پور سے و که سلطان بلشکر کند سرور سے و از وقوع  
 چنین امور عیبی افزا سخرت شدند و اعظم هالیون عروت همیت خان نیز در لاهور رایت اعلا میرا فرشت و خواص خان و عیسی خان از  
 طرف کماؤن در انباله متصل سمرند رسیدند و شہرت کردند که شاہزادہ عادل خان از طلبیدہ شہت سلطنت باید برداشت اعظم ہالیون کہ  
 خود ارادہ سلطنت داشت قبول نکرد خواص خان رنجیدہ بے جنگ برخاستہ رفت و عیسی خان خود را پیش شاہ اسلام شاہ رسانید اعظم ہالیون  
 دیگر نیازیان تحصیل انبالہ صفوں آراستہ اسلام شاہ آمانہ پیکار و باندک جنگ منہزم گشتہ آوارہ دشت ادبار شدند سوید خان برادر اعظم ہالیون  
 خواست در مردوانیکہ مبارکبا فتح میدادند ہفتہ قصد اسلام شاہ نماید قبلیبان از معنی واقف گشت و کاری از پیش نرفت القصہ نیازیان  
 گرینجہ در دھنکوٹ نزدیک روہ اقامت ورزیدند و اسلام شاہ تا ہتھاس تعاقب کردہ معاودت نمودہ بگوالیار رسید روز سے  
 شجاعت خان را شخصی ناگہان زخم زدہ بود و اسنوح این واقعہ را با شاہ اسلام شاہ تصور نمودہ متوہم گردید و از حضور گرینجہ مالوہ  
 رفت عیسی خان با بست ہزار سوار تعاقب او متعین شد و محاربات متواتر نمودہ شجاعت خان را تا خیر ساخت بالضرورت شجاعت خان  
 اطاعت کردہ و حضور آمد بعد چند گاہ مور و عنایت گشتہ باز بجکومت مالوہ سرفرازی یافت چون ظاہر شد کہ اعظم ہالیون در دھنکوٹ  
 اقامت ورزید و در ان نواحی مصدر رفتہ و فساد ہت بنا بر رفع این شویش خواجہ و پس را کہ از عمدہ امر او الا نشان بود با بست ہزار  
 سوار متعین نمود خواجہ در جنگ شکست یافتہ رو بفرار نهاد اعظم ہالیون بعد فتح تا سہرند تعاقب خواجہ و پس نمود و لشکر پانش بر قبضات  
 و دہات پنجاب دست تطاول دراز کردہ مال و مواشی سکنہ آن دیار غارت نمودند شویش عظیم و حالتی غریب بر ساکنان اسخاروی داد  
 نیازین اسلام شاہ بالشکر گران و توب خانہ فراوان از دہلی برآمدہ عازم دفع نیازیان گردید اعظم ہالیون کہ رئیس آن جماعہ بود تا ب  
 مقابلہ نیامودہ و در دھنکوٹ متحصن گشت و لشکر اسلام شاہی قلہ را گرد گرفتہ اسباب قلہ گیر سے مہیا کردند و شکست بر مخالفان افتاد اعظم ہالیون  
 گرینجہ در کوہستان کھکران رفت و سلطان آدم کھکر پناہ بردہ اہل و عیال و مادرش در دست مردم پادشاہی اسیر شد بعد آن اسلام شاہ  
 بر کھکران لشکر کشید سلطان آدم آمانہ پیکار گشتہ بار با مصاف داد آخر الامر سلطان آدم عاجز شدہ مذر بہ خواست و اعظم ہالیون را از پیش  
 خود برد کرد و او فرار نمودہ بطرف کشمیر رفت اسلام شاہ اندکے تعاقب نمودہ برگشت در ان سفر از راہ تنلی القلق عبور افتاد شخصے کین کردہ  
 کشمیر سے بر سر اسلام شاہ انداختہ آرا کار کشید پادشاہ جیتی و جلال کی نمودہ بزوغالب آمد و بدست خود او را القصل رسانید بالجماعہ اسلام شاہ  
 از ان نواحی خاطر جمع نمودہ براہ و امنہ کوہ روانہ دہلی گردید چون نزدیک جموں بقصبہ بن رسید خبر آمد کہ کامران میرزا برادر خود ہالیون  
 پادشاہ در کابل از برادر شکست یافتہ با ستدعای گل آمدہ نزدیک خمیہ گاہ پادشاہی رسیدہ است اسلام شاہ آواز خان پر خود را  
 نح مولانا عبد اللہ سلطان پور سے با استقبال فرستاد انہارفتہ میرزا را آوردند چون میرزا در حضور رسید ایستادہ اسلام شاہ از رو سے  
 رعوت استخفاف او منظور ہشتہ عمدہ تغافل کرد حسب الایامیر توڑک با و از بلند گفت کہ قبلہ عالم مقدم ہرادہ کابل مجرا سے کند ان  
 فقط سہ مرتبہ تکرار یافتہ موجب آبروی میرزا گردید آخر الامر اسلام شاہ نیم قد برخاستہ با میرزا ملاقات کرد و این حرکت زیادہ تر باعث  
 خفت کامران میرزا شد چون از انجا نہضت واقع شد میرزا را نظر بند ہمراہ بردا و قابو یافتہ از راہ گرینجہ و براہ کوہ سواک تھمل شاہ  
 ملاطقت پیش سلطان آدم کھکر رسید سلطان او را دستگیر کردہ بنزد ہالیون پادشاہ رسانید القصہ چون اسلام شاہ در رو سے  
 رسید شوہرت یافت کہ ہالیون پادشاہ برای دستگیر کردن کامران میرزا از آب سند گزشتہ با ستماع این خبر اسلام شاہ از دہلی متوجہ  
 لاهور گردید نرگاوان توپخانہ برای چرا با ماکن بعیدہ رفتہ بودند بنا بر عجلت سرا کشیدن اپاہ سے توپخانہ او میان مقرر شدند ہر تو

کمان برادر را دم سے کشید بعد رسیدن بلاهور خبر یافت کہ پادشاہ بعد گرفتن کامران میرزا از دریا سے سند باز کابل مراجعت کرد  
 اسلام شاہ از ان دیار معاودت نمودہ بنجا طرداشت کہ لاہور شہر بہت بزرگ و بزرگ ذرعت تجلات پادشاہی و سامان لشکر با و  
 سپاہی بزد سے از و حاصل می تواند شد و طریق درآمد منحل از کابل بہین را - باید شہر را خراب کردہ تا کوٹ را کہ در عین راہ  
 واقع و قلعہ استوار کردہ او سنہ دار السلطنتہ کردہ اند و آن قلعہ بہت متضمن بہر قلعہ استوار بر فرزند کوہ و کوہ ہا متقارن ہم و ہمیشہ  
 آن قلعہ آسمانی ارتفاع بنظر نظر گیان از یک قلعہ زیادہ نمی نماید و صول لشکر با بان قلاع مشکل و بزرگ قدر وصول بر سکنہ آسجاست  
 بسے دشوار آسمانی گوارا فراوان دار و دوز و چندا کہ خواہند میسر لیکن این ارادہ او پیرایہ ظہور نہ یافت چون بگوالبی رسید در انجا تمام  
 اتفاق افتاد و مہر تاریخ شیر شاہی کہ او ہم از افغانستان می نگار د کہ فقیر سے در زمان اسلام شاہ پدید آمد کہ نام مقید بود و لا ابالیانہ میرزا  
 احترام از منکرات چندان نمی کرد و بصورت افغانی و محبت منمکان لذات جوانی رغبت داشت اسلام شاہ کہ پاس خواہر شرح بسیار  
 سے نمود باری اور اپنی عام مانعت از چنین مجالس و از دام کرد و او نشیند پیش خود بغبت طلبیدہ تعہد کرد و گفت کہ اگر باز بر سر  
 این کار باروی نبر خواہی رسید و ترا خواہم سوزانیا فقیر کمال بی پروائی گفت کہ اول تو خود را از سوختن باز رہان بعد از ان ما بہ سوزان  
 و برنت قضا را همان روز یار و زدیگر داند نزدیک بقعد اسلام شاہ بہر رسید و حدتی داشت کہ اسلام شاہ سے غلطید و میگفت کہ سو ختم  
 بہین حال بعد یک دوسہ روز رخت ہستی از دنیا بہت گوتند در شہید قوانین عدالت و قواعد سلطنت مانند پرنزل جدم سے  
 میداشت در عهد او دست اتویا بعضی رسیده از نیلاب تا بنگا کہ در میان ہرا کہ شیر شاہ اعدا ت کردہ بود یک یک سزای دیگر تعمیر نمودہ  
 بدستور پدید برای مسافران طعام از سر کار خویش فرکر کہ قانونگویان پرگنات برای نگاہ داشتہ شتہ کاغذ از فقیر و قلم و بیان حال  
 رعایا در تہر آبادی و افزونی زراعات و ریدہ بانی منبہ حاصلات و گزارش نیک و بد بہر جا اختراع اوست ملک گیر سے و جہاندار  
 و مراسم عدلت و انصاف و انتظام مہام در اقل ایام بنوعیکہ ازین پدر و پسر بطور رسیدہ از سہا طین گذشتہ منبہ کثرت ان می دہند  
 مدت سلطنت او بہشت سال و دہ ماہ و بہشت روز

**ذکر فیروز شاہ بن اسلام شاہ بن شیر شاہ**

پدر ملت اسلام شاہ ہر کان دولت و اخیان سلطنت فیروز خان را کہ در عمر وہ سالگی بود بر تخت نشاندند اسلام شاہ در عین حیات باز  
 خود سے بے بانی میگفت کہ مرگ این فرزند تو بردست مبارز خان برادرتست اگر سلاستی پس خود را بنخواہی دست ازین برادر خود بردار و  
 بگذار کہ من اورا از میان بردارم او جواب میداد کہ برادر من در دولت تو بچشم عشرت سے گزاراندا و اہ پادشاہی کار نیست من یک  
 برادر دارم اگر او ہم نباشد در سلطنت تو مرا چہ لذت زندگی خواہد بود آخر آنچه اسلام شاہ بنظر در بین دیدہ بود زن اورا نیز مشاہد گشت  
 و بعد سے روز از جلوس فیروز خان بر تخت سلطنت مبارز خان بطبع سلطنت قصد خواہر زادہ خود کردہ اندرون حرم سرا بنوعیکہ ہمیشہ برنت  
 در آمد سے بے بانی آثار شرارت از ناصیہ حال او دیدہ بر چند عجز و الحاح و گریہ و زاری سے نمود کہ دست از قتل سپر من بردار و حقوق جہاننا  
 مرا کہ از دست اسلام شاہ مکرر ترا رہانیدہ جان بخشی تو کنانیدہ ام فراموش کن و طفل مرا بخش کہ من دست او گرفتہ بہر جا کہ گوی بروم  
 بے جای سنگین دل قبول نکر دہ فیروز شاہ را بقیع ترین وجہ کشت و خسران دنیا و آخرت برای خود اندوخت مدت سلطنت آن طفل  
 منطلوم سہ روز

**ذکر سلطان محمد عادل شاہ معروف بمبارز خان برادر زن اسلام شاہ**

سلطان محمد عادل شاہ عرف مبارز خان عدلی بن نظام خان برادر شیر شاہ در سنہ ہند و شصت ہجری بر تخت سلطنت جلوس

که و خطبه بنام خود کرد و سلطان محمد عادل مخاطب گشت اما در افغانه بلفظ عدلی شهرت یافت ابواب خراسان کشور و مانند سلطان تغلق  
 است بیدل امرا کشته شد شمشیر خان برادر خود خواص خان را که غلام زاده شیر شاه بود وزیر اعظم و دار علیه ممالک ساخت و همیون بقال ساکنین  
 ریوازی پیش او اعتبار یافت این همیون در ابتدا پیش کوچا نهر اران بنی نکی نمک شور فرود ختی لعبدان در اردو سے اسلام شاه دکاندار  
 میکرد بعد چند سے بطائف اجمیل بود سرکار اسلام شاه کردید چون طالع او ابراد کرد اعتبار سے یافته از معتقدان گشت و در اکثر امور  
 ملکی و مالی دخل یافته بعد از آنکه سلطان محمد عادل پادشاه شد همیون معتد علیه کردید و رفته رفته جمع مہات ملکی و مالی با وجود پیشہ چندگانہ  
 خطاب بسنت راسی مخاطب شد بعد آن راجہ بکر باجیت خطاب یافته کار سلطنت از پیش برد اگر چه اسم سلطنت بر عالم بود اما کار و بار  
 جابنائی به همیون تغلق داشت نظم و نسق مملکت و عزل و نصب حکام و اعطای جاگیر با و انتظام عساکر با اختیار او بود و بیخیزانہ و خزانہ شیر شاه  
 و اسلام شاه در قبضہ او گونید بدقیافہ و کردیہ نظر و کوتاہ قد و دراز اندیش بود سوار اسپ داشت و شمشیر در کمر نمی بست ہمیشہ سوار سے  
 نیل میکرد اما شجاعت و دلایو سے بہر تہہ داشت کہ از طرف سلطان محمد عدلی با افغانیکہ مدعی سلطنت بود بست و دو جنگ نمودہ مظفر  
 و منصور گشت و از عقل و دانش ہم چنان بہرہ داشت کہ تدبیر فرمانروائی و کشور کشائی آنچه از اول پھور رسیدہ از روسا سے افغانہ سے  
 کردہ جمیع افغانہ را بچو سے مطیع و متقاد خود نمودہ بود کہ احد سے راجہ مال سرتاب سے و سر از خط اطاعت او بیرون بردن میر نمود  
 القصد بعد چند گاہ افغانہ از سلطان محمد عدلی برگشتہ سربکے بہر نصتے یعنی ورزید و فتنہ عظیم برخواست شاہ محمد قرطے و سکندر خان  
 پسرش پیش روی سلطان محمد عادل گفتگو می ناہموا کردہ بسیاری اگشتند و خود نیز کشتہ کشتہ تاج خان برادر سلیمان کلانی  
 در دیوان خانہ سلطان عدول از اطاعت نمودہ از گوالیار برکنار در ریامی گنگ رفت و جمعیت فراہم آوردہ لوای مخالفت برافراشت  
 ہمیون بالشرک بسیار رفتہ اورا شکست داد ابراہیم خان سور کہ خواہر او در عقد نکاح عدلی و از بنی اعمام شیر شاه بود مخالفت ورزیدہ  
 اکثر برکنات نواحی و ہلی را متصرف گشت و امر بسیار با خود متفق گردانید عدلے تاب نیاوردہ لطف قلہ چنارہ رفت احمد خان  
 سور کہ برادر زادہ و داماد شیر شاه و خواہر دیگر عدلی نیز در خانہ او بود خود را سلطان سکندر لقب ساختہ بر سر ابراہیم خان رفت لشکر  
 ابراہیم خان ہفتاد ہزار سوار بود و سکندر خان دو ہزار سوار داشت بتاییدات سبحانی سکندر خان غالب آمد اگر ہ و دہلی را متصرف  
 گشت و از سند تا دریائے گنگ تبصر ف او در آمد میخواست کہ شرق رویہ رفتہ مدعیان حکومت را از میان بردار و بسبب شهرت توجہ  
 پادشاہ از کابل سمیت ہندوستان اورا گروہ متوقف کردید ہمیون از جانب عدلی بالشرک بسیار و پانصد قبیل نامدار و توپخانہ سے شمار با  
 ابراہیم خان جنگ کردہ مظفر گردید و بعد اطمینان از طرف او سمیت چنارہ رفتہ رفیق سلطان محمد عدلی کہ ولی نعمتش بود گردید و از پیش  
 او بر سر محمد خان سور حاکم بنگالہ را کہ علم مخالفت برافراشتہ عازم جوپور و کالپی و اگر ہ بود رفت و در موضع چیر کھتہ دوازده کروہ سے  
 کالپی مجاہد عظیم نمودہ مخالفت را شکست داد و محمد خان در زرنگاہ کشتہ شد و کار ہمیون بلند سے پذیرفت اما بنا بر تسلط سکندر  
 بر اگر ہ و غیرہ ارادہ انیطرف با مقرون بصواب ندیدہ بجانب بہار و بنگالہ را ہی گشت بقیہ حال عدلی و ہمیون در ضمن سوانح ایام  
 اکبر پادشاہ گزارش خواہد یافت اکنون ذکر آمدن ہمایون پادشاہ بمسخر ہندوستان و مظفر و منصور شدن او بر سکندر و انقطاع  
 این سلطنت افغانہ از سند مناسب تراست مدت حکومت عدلے قریب و سال و از ابتدای شیر شاہ تا عدلی تک و در نزد  
 ذکر آمدن ہمایون پادشاہ بمسخر ہندوستان و مظفر یافتن بر افغانہ و رحلت نمودن ازین جہان  
 ہمایون کابل شد کہ در ہندوستان بہر قطر سے از اقطار افغانی لوای حکومت بر فرارشتہ دم استلال میرند و ملوک طوائف  
 شدہ نصرت بمسخرین مملکت عین مصلحت دیدہ در سند منصوب شد و پھر سے منعم خان را بحکومت و حراست کابل گذارشتہ

بیرت مند و شان نهضت نمود روزی که منخواست روانه شود دیوان حضرت حافظ شیرازی که بی شبیهسان لغیب و سر و نفس  
 بی عیب است طلبیده تهاول نمود و باین بیت بفرستاد طبیعت دولت از مریخ همایون طلب و سایه او چنانکه بازلغ و زغن شجر  
 بیعت بود شاهزاده محمد اکبر را همراه گرفته با سه هزار سوار بر آه کوه پور روانه شده کوچ کوچ قطع مسافت نموده بلاهور رسید افاغنه  
 آنجا بدستماع صیت سهلوت مرکب همایونی پراکنده شدند و لاهور بی جنگ تصرف اولیای دولت همایون درآمد و بعد رسیدن بلاهور  
 و فوج قاسم سبک گردگی بیرام خان خانان بجانب جانند هر غیره متعین فرمود و در مرتبه دران نواحی جنگ در میان آمد و خانانان  
 مظفر منصور گردید آن خانانان از دریای ستلج عبور نموده در حوالی ماچی و اژه بطورشب خون برافاغنه ریخت و جنگی عظیم نموده بنیاد  
 اتمی افاغنه را شکست داد و قیل و اسپ و دیگر اسباب بدست بهادران فرزند آمد خانانان بعد فتح در سهند رسید و درین وقت سلطان  
 سکندر از استماع خبر غلبت شکست و شکست یافتن نوکران خود از آگره کوچ کرده باهشتاد هزار سوار و قیل و توپخانه بسیار در نزدیکی  
 سهند آمد و در معرکه خود خندق گنده مستعد کار داشت خانانان شهر را محکم کرده بمقدور در دفاعه شمس کوشید و عراض متعین  
 رویداد به همایون نگاشته است دعای مقدم او نمود همایون با وجود غایب تو لاج از لاهور نهضت فرموده بعد قطع مراحل در سهند نزول  
 اقبال فرمود و صفوف بیکار آراسته بتقابل غنیم که اضعاف مضاعف شکر او بود و نشسته بر روز جنگ توپ و تفنگ در میان آمد  
 بعد چهل روزی پیش را تقصیر داده بر سر فوج مخالف ریخت تا بنید و نصرت ایزد ستم فتح و ظفر نصیب اولیای دولت همایونی گردید  
 شکست برافاغنه افتاد و سکندر از آن معرکه برآمده روی فرار در کوه سوا لک گذاشته بقلعه تاکوٹ اقامت و رزید همایون شاه ابوالکاس  
 ربابا شکر گران از سهند بجانب لاهور متعین نموده فرمود که اگر سکندر از کوه پوراید مدافعه نماید و نیز مہات ولایت پنجاب را تمشیت دهد  
 و خود بفتح و فیروزه از سهند روانه شده بهار سلطنت دلی نزول اجلال فرمود و از سر نو اکثر بلاد سهند و ستان بقبضه تصرف او داد  
 امرانی که درین مهم مصدر ترددات شایسته شده بودند بجا گیرید ائمه سرفراز سے یافته اند و سکه نو خطبه بنام همایون راج گویا آب رفته  
 در چه آمد بخت خفته بیدار شد بنگها کشاد یافت و جنگها با او پذیرفت بقیه این سال بعیش عشرت در دار الملک ملی گذرانید  
 درین اثنا بعضی رسید که سلطبان سکندر از کوهستان برآمده بر برگناقت پنجاب دست تصرف دراز کرد و تا پرگنه چارسنگ و پشپانه  
 شروع تحصیل مال نمود شاه ابوالکالی از بخت کاسپاه همی سلوک ناہنجا رد داشت مدافعه غنیمت از دست او سرانجام تو استیضای همایون  
 نفوس اتمینی نموده برای رفع این شورش شاهزاده کامگار فرخنده اختر محمد اکبر را با بیرام خان خانان روانه فرمود و هنگام خصمت  
 انواع الطاف پدر سے نسبت بحال شاهزاده معروف داشته این قطعه بر زبان آورد ابیات چراغی چون تو اندر دو دمانم  
 چرا روشن نباشد چشم جانم بهر کار سے زیزدان یاریت باد و زعم و ملک بر خورداریت باد شاهزاده جوان بخت بعد خصمت از  
 حضور قطع مراحل نموده در قصبه کلانوز نزول اجلال فرمود سکندر را از آوازه انتهاض مرکب منصور از تصرف باز کشید و در قلعہ تاکوٹ  
 که مامن او بود رفته متحصن گردید

### ذکر حلت همایون پادشاه

چون بقا خالصه آفرید کار و حکمات را روزی چند در دنیا برای کار باس که با بدبهره از وجود داده بدار آخرت طلبیده اند همایون با  
 هم زمان زندگی بسر آمد با علم نجوم و معرفت کواکب نشوئی داشت روزی در غنمه طلوع مسامی زبیره بود وقت شام بغرم دیدن آن کواکب  
 یزبالا سے سفینه کتاب خانہ برآمد و لفظ ایستاده اراده فرود آمدن نمود و مؤذن شروع بانگ نماز کرد و او تعظیم اذان بزمینه قدم نهاد  
 نشستن کرد و رجات زمینه از شایب صفای غزندی داشت تر عصاره غزید و همایون بسر در آمد و سلطان غلطان بزمین رسید و عرضا

و مفاصل کوفتہ شدہ و ضرب غلطی شقیقہ راست رسیده به بیوی منجرت هجرت هجرت الطهار حکما بما جبهه بره احتفند فاند و بران  
 مرتب گوید بالآخر داعی حق البیکر جایت گفته بیا لم باقی خراسید و نقش او در کیلو گهرتے معزالدین کیتیا و مدفون گردید  
 و عمارت عالی برود عمارت بانسته اکنون بان حال درستان عبرت میخواند شعر لیسے عمر در تاریخ وفات او اگر چه شعرا  
 بسیار گفته و ادمن وری و او داند اما این قطعه نادر است و ...

بعیت هایون پادشاه آن شاه عادل که فیض خاص او بر عام افتاد بنا می نوشتن چون یافت زلفت  
 اساس عمرش از انجام افتاد چو خوشید جهان تاب از بلندی به پایان در نماز شام افتاد  
 جهان تاریک شد و چشم مردم خلل و سکار خاص و عام افتاد و فضا از بهر تابش قسم کرد  
 هایون پادشاه از بام افتاد مدت سلطنت او مرتبه اول ده سال و مرتبه دوم ده ماه

**تذکره ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن هایون پادشاه**

در چه احوال عجایب اشغال آن پادشاه قوی اقبال محمدان سوانخ ایام مثل خواجه ملا سقزینی و تاریخ اکبر شاهی و خواجه نظام الدین  
 و طبقات اکبری و شیخ عبدالقادر اونی و شیخ الہدای و شیخ فرید محاطب برفی خان شیخ ابوالفضل بن مبارک و محمد شریف مترخان و اقبال  
 جہانگیری مفصل کجاست یا ذکر گذارند خصوص مجموعہ فضائل صورت و معنی شیخ ابوالفضل بن مبارک یعنی الاصل ہندی زاد او و انشا و کنانی  
 مشتمل بر سہ دفتر متضمن حالات و واقعات آن پادشاه و الایا جہ کمال شرح و بسط و احوال بزرگان سلسلہ تیموریہ از پدر اکبر تا حضرت  
 ابوالبشر علیہ السلام باجمال مناسب تحریر و اورده کتابی موسوم باکبرنامه درست نموده دسترسومی و اباین اکبر سے سعی گردانیدم  
 و نصف دفتر اول متضمن احوال نیاکان اکبر سے و نصف آخرش محتوی جلوس اکبر بزرگان جهان بانی و واقعات ہندہ سال کہ با تو کوان خود  
 محاربات نموده انہما گوشمال دا جہی و دفتر دوم مشتمل بر تہ و ولایت لالہ و کورٹ ریٹنس و بنگالہ و اوڈیسہ و کشمیر  
 ریکر و ہندہ وقتہ ہار و بران پور و خاندیس مہمالک گنیر و استیصال و فرمان پذیر سے حکام آن ولایات و واقعات از ابتدا و سال  
 لغایت سال چہل و دوم جلوس احوال پنجاہ و پنج سالہ اکبر و سہ سوم کہ سعی با این اکبری است مشتمل بر خصوصیات عقاید و فضائل و قواعد و اخلا  
 و چگونگی صوبہ و بلاد ہندوستان باقید حدود و اراضی و جمع انہا و اراضی و صنایع و زبان و گویش و زبان و گویش و زبان و گویش و زبان و گویش  
 آن حصہ تفصیل فرار و تہخانہ و معاہدہ ہند و ارباب غنم و ساز و پیشہ و زبان ہنر و زبان و گویش و زبان و گویش و زبان و گویش و زبان و گویش  
 ہندیان و عقائد و دقائق کتب علوم ہند و الحی این کتاب متضمن فوائد بسیار است بشرط تہجیم و توضیح مطالبش با این حال حاجت مذکور احوال اکبر  
 اما بنا بر انتظام سلسلہ تذکرہ سلطین سلف سطر از خلاصہ و واقعات غلطی بقید تسلیم و آورده منتظران قانع و اخبار را از معانی ساز کرده آمد  
 القصہ چکاسیکہ هایون پادشاه ہند زعمانی را و عرضہ آن جهانی جلان و ادشا ہند و محمد اکبر با استیصال سکندر کہ از طوعہ دن کوٹ  
 برآمدہ بطرف لاہور پیش فرودختہ بود و لشکر گران در نواح پنجاب بقصبہ کلا نور بود و چون واقعہ ناگزیر یاور رسید بعد تقدیم مراسم تہمت  
 در نصف النہار و جمعہ سوم بیخ الثانی سنہ ہند شست و نہ ہجری اورنگ سلطنت بقدرم خود بلند پاگی بخشید و ان ایام اکبر پادشاه ہند و سال  
 و بیت و ہشت قدم بعد برام خان خانان در الماکتیل سلطنت گردید جل مقدمات توہن و بساط معاملات و قبضہ اقتدار و کف اختیار او بازگشت بعد پنج روز  
 جشن جلوس با طبع و فتح سکندر از کلا نور ہمت نمودہ کوچ بکرم پایان طوعہ دن کوٹ رسید بنا بر سیدن سات یکتہ برینکہ با مانی شیر نیر و ہشت  
 حال سپاہ متکوثر سے بعد انعام این ہمہ سدر و ز تو قوت داشت و از انجا سعادت و سعادت ہائے ہند متزلزل گردید

و بیان آمدن ہمایون بقال بقصد محاربتہ اکبر و دستگیر کردن او و قتل رسیدن

چون همون که سپه سالار و مدار علیه سلطان محمد علی بود با ابراهیم خان سوزو دار ایلان متحد حاکم بنگال و دیگر افغانه که هر یک دعوی پادشاهی  
و بر بعضی از براه تسلط داشتند محاربات نموده ظفر یافت و در اندک مدتی کارنامه بسیار نایده گزاف و فرشت باستماع خبر ارتحال  
همانین انتزاع سلطنت از دست اکبر و اتباع او آسان نموده عدلی را در پلنگه گذارند و از او در پهلوی گردید چون با گره رسید با سکنده خان  
و قباغان گنگ و دیگر از سبب پادشاهی مصافحه ای داده اگر را متصرف گشت و از آنجا بد لپری و دلاوری تمام در پهلوی رسید و در مدتی  
را مع دیگر از سبب پادشاهی با نیک جنگی از پیش روی خود بر داشته گردید و با پنجاه هزار سوار و پنجاه و پانصد فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد  
ضرب زن و در آن زمانه بنگران پاسه نجات و استقلال در پهلوی افشرد این خبر در مقام پاندهم بعضی اکبر رسید چون با نیش بزگانه با وجود  
سال غایت انزوی داشت باستماع این خبر هم سکنده رهنوی داشته بقصد استیصال همون اقبال نهضت نمود و امر اس پادشاهی از طرف  
و جوانب حسب الطلب حاضر شدند تروی بیکستان که از آن همون شکست یافته بود در مساحتی هم از مکه رسید بهرام خان خان قباغان که  
تیا بر هم نشینی وجود نمی خوید درین ساخته او آسبک داشته منزل خود برد و تقصیر قرار از اقبال بر او اثبات نموده لقب رسانی و بعضی  
اکبر رسانید که نه میت امر و فتح همون از تعاضل تروی بیکستان روی داد و کشتن او برای عبرت دیگران صلاح و دولت بود و اکبر بهوشیاری و تقاضای  
وقت آغاز فرمود و چیزی بر روی او بناورد و از آنجا متوجه پیشتر گشته بعضی از عساکر منصوره بسرگردی سکنده خان از بکات سبب منقلات  
یافت که خید کرد و پیشتر میرفته باشند همون که از نه میت امر و تسخیر اگر ه و دلی خیره و دلی تر شده بود باستماع نهضت اکبر از پهلوی روانه  
و توپ خانه را بغیر طغر و پیشتر از خود در حوالی پانی پت بر ستا و تار آن نواح در مکان مناسبی نصب کرده آماده پیکار باشند فوج  
اکبر که بر سبب منقلات متعین شده بود و جسارت نموده توپخانه را از دست فوج همون انتزاع نموده قباغوی خود را آورد و این امر موجب دل شکنی اقبال  
و دلاوری لشکر اقبال گردید و بعد بین ایشا همون دل قوی داشته به پانی پت رسید و هنگام کارزار اگر من ساخت فوج منقلات اقبال با لشکر  
ستند گشته با توپخانه شش و دو بهادران قوی دل چون شیران زنجیر سل از طرفین او مردانگی دادند آنرا غلبه از فوج همون ظاهر بود  
مرفوج پادشاهی شکست افتاد و اکثری راه فرار پیوند همون از هرج و مرجیل سر بر آورده در صدد اجتماع فوج خود و تقاضای بیان گردید چون نظر  
یزدی باستیلا به اکبر و اولاد او بر بلاد منقلات مجروح قضا را تیرس از نهضت یکی از دلاوران منقلب که در آنوقت با پی استقلال لشکر  
در پشت جسته در حدقه چشم همون نشست و از کمانه سرا و در گذشت از غایت و سر خود بیک گشته است هم از میان هرج و مرجی  
ویده راه سرد در کمال نظر آری پیوند و شکست بعد از فتح بر لشکر و افتاد عساکر با نغمای که منقلات سراسر حال بود و بشا هده این علیه  
حلف خان نموده تاراج اسباب و اسلحه و سپه و لشکر غنیمت پر دخت ناگهان شاه قلی خان نزد کاشی که بران آیمون پنهان مانده  
بود رسید و توپ که فیلان را کشته فیل را که با ساز زقره بود بدست او فیلان از هم جان امان طلبیده همون را در حوضه فیل نشان  
و او شاه قلینان ازین بشارت شادمان شده فیلان را محرابانی نمود و آن فیلان با فیلان دیگر گرفته روانه حضور گردید و ریایات خاصه اکبر و از سوار  
کرد و عده کوچ فرموده هنوز به لشکر منقلات پیوسته بود که نوید فتح و ظفر معربین رسید و بعد از زمانه شاه قلینان  
همون را دست بر گردن بسته حاضر آورد و همون بنا بر نظر تحساست متواتره که بر افواج و رؤسای افغانه پانته بود  
نهایت خستگی و دلیری داشت و باستکبار میگفت که هر گاه بر منبر دشمنان بکیران افغان منطف یک ششم این  
پادشاه خرد حال باین قلت لشکر که تاب مقاومت تواند آورد و در خوست و باعث زوال و او بار او گشت بعد آمد نش در حضور  
هر چند از دشمن سپید جواب داد و نتهانست بعضی زامر التماس نمودند که پادشاه بدست خود بقصد آنها بقصد غر و تیجه توپ آن تروی  
مها و انداز و اکبر جوانب دلد که تیج بخون آری آلودن از آیین منته و سعه نیست

بیرام خان پانس مرتضی پادشاه کرده بعرض رسانید بمیت چه حاجت تیغ شاهی را بخون بر کس آوردن و تو بنشین اشارت کن  
 بچشقی یا با بروی و این بگفت و پیش دستی نمود و بصمصام خون آشامی او را از بار سرسبک ساخت سراو کجایل و تنش بدست  
 فرستاده برادر کشیدند بعد از قتل همیون با تجماع رای نه شده در و دار الملک دلی نزول اقبال فرمود حسین شادمانی ترتیب داده بر  
 جهانباتی مجدد اجلاس کرده در فرجام آوردن پراگندگیها سے امور سلطنت تقید و رزید سواد اعظم هندوستان از فرغ معلولت  
 شاهی رونقی تازه پذیرفت امرای که صدر ترددات نمایان و محاربات شایان شده بودند بختاب لائق و جاگیر مناسب فرستادند  
 برای انتظام اطرافت ممالک و ستوری یافتند مولانا ناصر الملک معروف پیرخان بطنب و ولایت میوات متعین گشته بدیه همیون را که  
 هشتاد ساله بود از قصبه ریوای مسکن او بدست آورده رهنمائی دین اسلام کرد او جواب داد که هشتاد سال عمر گرانمایه درین کیش  
 بسر برده یائین خود آفرید کار را پرستش نموده ام اکنون دمی بیش نیست چگونه ترک دین خود نموده اختیار دین دیگر نمایم ناصر الملک  
 جواب آن نیز بان شمشیر داده بیچاره را از هم گذرانید \*

### در بیان فتح مانکوٹ و اخراج سلطان سکندر و لفظ شتره مغایان

چون بعرض اکبر رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده در پنجاب شروع بشور مش و تحصیل مال بعضی پرگنات نموده در آن  
 دیار فتنه برپاست قلع و قمع او ضرور دانسته از دار الملک دلی سمت پنجاب منتقل نمود بعد قطع مراحل و قصبه و محیر سے که اکنون  
 منور پور مشهور است نزول اجلال نمود و راه رام چند مرزبان نگر کوٹ و دیگر راهب و رایان کوهستان بلازمت رسیده که خدمت بر بستند  
 در آن وقت اکبر از کتاب جناب حافظ شیراز رحمة اللہ تعالیٰ تعاول نمود این بیت برآمد بمیت سکندر را نمی بخشند آسے \*

بزیور وزیر غیبت این کاره ازین اشارت خوشوقت شده متوجه پیشتر شد و پاپان قلعه مانکوٹ که سلطان سکندر درون آن  
 متحصن بود نزول نموده محاصره فرمود و جنگ تفنگ بمیان آمد سلطان سکندر با سماع خبر گشته شدن همیون بقال و فتح عساکر کربا  
 گسته خاطر و شکسته بال بود در نیولاشیند که عدسے که در نواحی چهاره گده اقامت داشت خضر خان ولد سلطان محمد خان سوریکه  
 و خطبه بنام خود کرد و سلطان بهاد و خطاب خود مقرر نموده با تمام خون پدر خویش که در جنگ همیون کشته شده بود با عدسے جنگ کرده  
 غالب آمد و عدسے در زرم گاه گشته شد سکندر با دراک چنین اخبار را غنچه را عدی از اقبال شمرده بیدست و پاگردید و عثمان جبرأت  
 از دست داده زبلن عجز و انکسار بگشود و استدعا نمود که یکی از بندها سے درگاه والا جاہ دست گرفته مراد حضور رساند حسب التوجه  
 او مشیرمس الدین محمد اتکه خان و مولانا ناصر الملک برک اطمینان خاطر او آوردنش در حضور خصمت یافتند سکندر فرستاده  
 را با غر از دریافت التماس نمود که مصدر تعصیرات عظیمه شده ام روی آن ندارم که در حضور رسیده عذر خواهی نمایم بالفعل سپر خود را  
 بقتبه فلک رتبه فرستیم بعد چند گاه خود هم بجناب والا رسیده ناصیه سالی عبودیت خواهم شد التماس او در حضور یا جا بجا بگفتن  
 گشت و حکم شد که سکندر بطرف پهنه رفته آن ولایت را از افغانان بر آورده متصرف شود و پسرش در حضور والا رسیده خدمت  
 بجای آورد سلطان سکندر سپر خود را بدرگاه فرستاده بسمت پهنه رفت و بعد دو سال در همان حد و مسافر ملک نیستی گردید و در شروع  
 سال دوم از جلوس فتح قلعه مانکوٹ و اخراج سکندر و اطفای شوب و فتن ملک پنجاب صورت گرفت \*

### در بیان بی اعتدالی های بیرام خان و انجام عمر و اقبال او

چون اکبر پادشاه بتقاضای عمر در امور جهان بانی گشته اشتغال سے در زید و سر انجام مهمات مالی و ملکی بیرام خان خانان  
 از عهد بیا یون پادشاه مفوض بود اقتدار و شوکت خان خانان از مرتبه نوکر سے و درجه و کالت و امیر الامرائی در گذشت و در



او بر جمیع کارخانجات و تمام معاملات بنوع قوی گشت که بالاتر از آن تصور نیست سنی دولت و اقتدار زور و اوره مثل سربازان  
 کسے را مغلوب و مغلوب جعل گردانید و بعضی امور را لائق از و بطریق پیوست از جمله آنکه باقتضای شیم شریکی مناصب عالیہ و جاگیر ہائے  
 آبادان سیر حاصل بر گرفتاری خود گرفته پابند ہائے پادشاہی سلوک ہائے بدیدہ می نمود و اکبر را خرد سال تصور نموده غلبہ و  
 ظفر بر مخالفان و نظم امور جہانبانی بزور عقل و بازو سے خود می دست ارگستاخ : بے باکی ہائے عظیمہ او آنکہ ترسے بیگ خان را کہ  
 از امر ای کبار بود بی حکم اکبر قبضہ سائید و مصاحب بیگ را کہ از مازمان والالہو نیز بے اطلاع اکبر گشت و مولانا ناصر الملک را کہ از لشکر  
 او بود و بنا بر خدمات پسندیدہ مورد عنایات اکبر گشتہ مقبول بارگاہ بود و معزول منصب کردہ روانہ کعبہ اقتد گردانید و همچنین با اکثر  
 مخلصان اکبر سے درشت پیش می آمد روز سے فیلی از فیلیانہ سرکار والابے اختیار فیلیان بر فیلی برام خان و وزیرہ فیلیان اورا  
 گشت خان مراعات او بملفوظنداشته فیلیان پادشاہی را قبضہ سائید و نیز روز سے برام خان در کشتی نشسته سیر دریا چمنی نمود  
 یکے از فیلیان ہائے سرکار والا در جوش و خروش مستی بدریاد آمد و سرکشی آغاز کرد چون کشتی نزدیک رسید فیلیان بجانب کشتی دوید اگر  
 فیلیان آن فیلی را نیز و نگاہداشت اما برام خان را ازین حرکت و اہمہ از طرفت اکبر ہم رسیدہ آزرده خاطر گشت اکبر بتلاع  
 این احوال فیلیان را بہت نزد خانانان فرستاد و اطہار عنایات بسیار فرمود چون ایام ادبار او نزدیک رسیدہ بود پاس او ب  
 و آدمیت را از دست دادہ فیلیان بگیانہ را بناحق گشت و ازین قبیل اکثر بار مصدریے او بے باک و دید از سبوح چنین امور  
 غیر مستحسن مزاج اکبر بر آشفت و ترک مدارا نمودہ در تدبیر مدافعہ افتاد و بعد اندک زمانی با چند سے از امر اہمہانہ شکار از اگر ہر آئندہ  
 در دہلی رسید و بشہاب الدین احمد خان صوبہ دار دہلی این راز سر بہتہ در میان آورد و فرامین مطالعہ بامرائی کہ در اطراف بودند  
 اصدار یافت متضمن آنکہ خاطر اقدس از برام خان متغیر گشتہ تمشیت امور سلطنت بر ذمت ہمت خود گرفتہ ایم ہر کس ارادہ  
 بندگی دارد بدرگاہ آمدہ حاضر شود می شمس الدین محمد خان آنکہ راز سر بہتہ طلبد شتہ علم و تقارہ و متن طوع و منصب برام خان با و ہر  
 فرمود اکثر امرا از اطراف آمدہ حاضر شدند و امر اینکہ نزد برام خان بودند نیز از وجود شدہ و حضور رسیدہ برام خان با شماع این خبر  
 عجز و نیاز بسیار و معاذیر بیشمار نوشت اکبر جواب داد آمدن او در حضور مناسب نیست بہتر آنکہ روانہ مکہ معظیہ شود و بعد از آن کہ  
 مراجعت نماید مورہ لطف خواہد شد برام خان چون حضرت سفر حجاز یافت از اگر ہر آمدہ بعد رسیدن در میوات سپر سلطان  
 سکندر افغان و غازیخان سور را کہ با او بودند مرخص گرد گونید کہ وقت حضرت ایامی کرد کہ در مالک محروسہ خلل اندازند و خود را راڈ  
 پنجاب نمود اکبر با شماع این خبر فرمائی متضمن ہوا عطا پسندیدہ اصدار فرمود برام خان با غوا سے فتنہ پردازان و جب جاہ و توغ  
 و نخوت اقتداریکہ داشت در بیگانہ نیر رفت و چند گاہ پیش را می کلیان مل زمیندار را بجا آسودہ بہت پنجاب روی آورد و پردہ  
 از روی کار برداشتنہ بخی صریح و زیدہ براہ بھند و تھارہ در پنجاب رسید اکبر می شمس الدین محمد خان آنکہ را با مر اسے دیگر مدافعہ  
 او متضمن فرمود و خود نیز در پے او از دہلی نہضت نمود آنکہ خان گرم و پست شتافتمہ در رسید و در میان دریا کشیج و سیاہ در حوائے  
 موضع کو ما حورتایع پر گندہ داروک تلاقے عسکریں اتفاق افتادہ و محار بے عظیم روی داد برام خان غالب آمدہ بر لشکر پادشاہی حملہ  
 آورد چون زمین شالی زار و گل و لاسے بسیار بود پای لشکر برام خان در گل فرو رفت و لشکریان آنکہ خان حال مخالفان بنیوال  
 زیدہ اکثر سے را بہتیر دوختند و بسیار سے را علت تیغ بیدریغ نمود : بر سے را اسیر گرفتند برام خان بمشاہدہ این احوال تاب  
 نیاورد و ہنرم گشت و در پناہ را بگنیش زمیندار و مار پور کہ در کوہ سوا لک و قحست رفتہ در تلوارہ اقامت و زید خبر این فتح  
 در منزل مہرند بر سر رسید پادشاہ و بعد از راک این نوید بلا ہور شریف برودہ بعد چند روز از انجام مراجعت نمود و در حوائے تلوارہ